

کفتارهای عرفانی

(قسمت بیست و نهم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(بیانات شهریور و مهر ۱۳۸۹)

پنجاه و یکم

فهرست

بزوه پنجاه و یکم - گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)

(بیانات شهریور و مهر ۱۳۸۹)

صفحه

عنوان

- قانون و اجرای آن / اعتقاد غیر از اطاعت است، به خصوص در کار حقوقدان‌ها / اعتقاد مذهبی، اجرای قانون شرع / حضور در مجالس خیلی مؤثر است، اثر دیدن علاوه بر شنیدن مطلب / دیدن و روبرو شدن در انس و الفت مؤثر است..... ۶
- حکومت اسلامی / تفاوت کافر و مسلمان فاسق / اختلاف در احکام، اختلاف از وجوب تا حرمت / قانون و حکم شرعی / مهر المُنعه / مهریه / دیه و چگونگی پرداخت آن / ما ناچاریم قانون را اجرا کنیم ولی ناچار نیستیم یک‌طور فکر کنیم / هر بحثی را در قلمرو خودش نگاه داریم..... ۱۱
- اظهار همدردی که فقرا با هم دارند / همدلی هر وقت به یک نحوی، جلوه می‌کند / تمرد در مقابل امر آمر قانونی / فرمایش علی علیه السلام که از طرف خدا منسوب است بالاترین آمر قانون الهی / در منکر نباید با حاکم همراه بود، اهمیت عدم همکاری با ظلم / علنی انجام دادن عبادات واجب و غیر علنی بودن مستحبات / در کارهای حکومتی هر کاری که می‌شود هدفی دارد، هدفش غیر خداست ولی علی هدفش اطاعت امر خدا بود..... ۱۷
- مراجعه به کتب و مطالعه‌ی کامل آنها برای یافتن جواب سؤالات / کمک به کسی می‌کنید به روی او نیاورید / اموالی را که خداوند امانت به شما سپرده تا بشر استفاده کند، نگذارید از بین برود و فاسد شود / اهمیت دادن فطریه و زکات / انفاق بدون آنکه کسی بفهمد / از دل کردن مال..... ۲۳

- شریعت و طریقت / احکام و اخلاقیات در اسلام / اموالی را که خداوند امانت سپرده است / حق مالکیت خصوصی در اسلام / ارث / عرفا و اسلام واقعی کلاه شرعی را صحیح نمی‌دانند / تعیین وراثت، هیچکس نمی‌تواند وراثتی را از ارث محروم کند / نحوه‌ی تقسیم ارث ۳۹
- اساس اسلام جنبه‌ی اخلاقی و معنوی آن است / انفاقات واجب و مستحب / کار خیر و انفاق باید بی‌سروصدا انجام شود تا به نتیجه برسد و به خداوند تقرب پیدا کنید / توجه به ذکر قلبی و توسل به آن / اهمّیت ولایت / در عبادات به قصد اطاعت امر خدا باشید / استغفار از خداوند، همان جبران است نگران نباشید ۳۶
- احترامی که به اشخاص می‌کنیم، احترام است به اعتقادی که دارند نه عملی که انجام می‌دهند / احترام به ادیان مختلف و کتاب آنها / تورات و انجیل / در مورد ظهور صورت در موقع عبادت یا موقع ذکر / تداعی معانی / در وحدت جز خدا نمی‌بیند / حلول و اتحاد ۴۲
- از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی / طی الارض، قدرت‌ها و نیروهای عجیب و غریب بشر / خواندن دعا / زیارت چوب حرم؟! زیارت وقتی است که ارتباط با این چوب نباشد و از این عالم بروید و ارتباط با امام پیدا کنید / با دل بگوئید و با دل جواب بخواهید / حالت طلب واقعی / هر دعایی از دل باشد مستجاب است / دعا یعنی دلتان در ارتباط با صاحب‌تان باشد ۵۲
- رفتن به عالمی که تمام مخلوقات خداوند و خواص آنها را ببینید / دعا یعنی چیزی خواستن از کس دیگری، ولی اگر به عالمی رفته باشیم که خود را نبینیم، خودی وجود ندارد که دعا کند و چیزی بخواهد / عالمی بزرگ در ما نهفته است / اگر کسی به این عالم رسید که «از خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی» دعا موضوعیت پیدا نمی‌کند چون اصلاً خواسته‌ای ندارد / مقتضای این عالم خواهش است ۶۰
- ساعت ربطی به دین و مذهب ندارد، بستگی به خورشید و ماه و ستاره‌ها دارد / تغییر ساعت و منطبق کردن خودمان با آن / وظایف شرعی ساعت ندارد، بدون ساعت باید اینقدر به یاد خدا باشید که یاد خودتان را فراموش کنید / صبح صادق و کاذب / با توجه به ذکرمان

- عبادت کنیم تا از عادت بودن دور بشود/ نفقه به حد معتدل به عهده‌ی مرد است/ کسی که می‌خواهد مسلمان، عارف یا صوفی شود لازم نیست اموالش را رها کند..... ۶۷
- کار خوب را باید یاد گرفت ولو از آدم بد/ نگاه مطلب و حرف کن که چه معنی می‌دهد و نه به گوینده‌اش که کیست/ شریعت اسلام حکم به ظاهر می‌کند/ برقراری حکومت اهل بیت جز در روز قیام قائم آل محمد ممکن نمی‌شود/ ترس از سحر و جادو/ خواندن دو سوره‌ی ناس و فلق هر روز صبح؛ هیچ نگرانی نداشته باشید جادو در شما اثر نمی‌کند..... ۷۴
- ۸۰..... **فهرست جزوات قبل**

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

قانون و اجرای آن / اعتقاد غیر از اطاعت است، به خصوص در کار حقوقدانان /

اعتقاد مذہبی، اجرای قانون شرع / حضور در مجالس خیلی مؤثر است، اثر دیدن

علاوه بر شنیدن مطلب / دیدن و روبرو شدن در انس و الفت مؤثر است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک سؤالی از خانم‌ها رسیده گرچه زیاد مناسب این مجلس نیست ولی چون خیلی وقت است که مانده و من هیچ جوابی ندادم، جوابش را می‌دهم یعنی اشاره‌ای خواهم کرد.

امروز متأسفانه (نه همین امروز که روز یک‌شنبه باشد یعنی در این دوران) همه چیز سیاسی شده، احکام شرعی هم سیاسی شده، چون سیاسی شده همه به خودشان حق می‌دهند که یا انتقاد کنند یا تأیید کنند. در این وسط وظیفه‌ی حقوقدان‌ها که من جمله خود من باشم، آنهایی که می‌خواهند مطالعه بکنند این تفکیک را هم باید قائل شوند. از من پرسیده‌اند که یکی گفته است دکتر تابنده قصاص عضو را قبول ندارد، قصاص شرعی. آخر وقتی هم که لایحه‌ی قصاص را درآورده

۱. عصر یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۲۱ ه. ش. برابر با سوّم شوال ۱۴۳۱ ه. ق.

بودند ما را یک خرده اذیت کردند. من این جواب را می‌خواهم بدهم، که گفتم من حقوقدانم، وکیل عدلیه‌ام... وقتی یک قانونی می‌خوانم که این قانون را خدا گفته یا بنده‌ی خدا، وقتی قانون شد دیگر قانون است، من چه قبول داشته باشم، چه نداشته باشم. به قول آن آقا، هم مسلمانم یعنی می‌گویم هر چه خدا گفته درست است، هم حقوقدانم می‌توانم بگویم چرا این را گفت، شما که قانون را ریز هستید، چرا این را نوشتید؟ بنابراین مفصل است. من یک سری مقالاتی همان وقت‌ها می‌نوشتم روزنامه‌ها به‌قولی دنبالش بودند، به‌قول خودشان زوررق آن بوده، ولی حالا که می‌دانید!

بعداً این دوستان و انتشارات حقیقت و... گفتند اینها را جداگانه به صورت کتابی چاپ کنیم، من خودم گفتم اینها مطلبی نیست که به درد همه بخورد، گفتند نخیر و چاپ شد. دو تا کتاب است مجموعه مقالات یکی حقوقی، یکی مذهبی. آنها که می‌خواهند مطالعه کنند، اهل مطالعه‌اند این دو کتاب را بگیرند بخوانند خوب است. حالا کار نداریم، منصرف شدم آن را یک‌وقت دیگری خواهم گفت.

ولی بطور کلی اعتقاد غیر از اطاعت است، به‌خصوص در کار حقوقدان‌ها. یعنی قاضی، وکیل، اهل مطالعه و... این تفاوت و این مسأله خیلی دیده می‌شود، یک‌وقتی قانونی می‌نویسند فرض کنید قانون مالیات، می‌نویسند که هر کسی که اول اسمش «ت» باشد باید

آنقدر مالیات بدهد. هر چه داد بزنی که آقا این غیرمنطقی است، آنکه اول اسمش «ت» است، اسمش را خودش انتخاب نکرده، فایده‌ای هم از این اسم نبرده. اگر قبول کردند قانون عوض شد، بله، اگر نه تا وقتی قانون عوض نشده، بدون اعتقاد هم که باشد باید اجرا کند. یعنی اصلاً قانون دنبال اعتقاد نمی‌رود. ولی اعتقاد مذهبی غیر از این است، مقررات مذهبی است، اول باید برود دنبال اعتقاد، اگر اعتقاد پیدا کرد دیگر هرگونه حرف و بحثی را کنار بگذارد، هر چه قانون شرع گفت اجرا کند. این را خیلی‌ها با هم اشتباه می‌کنند، این را به جای آن یکی می‌گذارند، آن را به جای این یکی و آنوقت بعضی از مشکلاتی که ما می‌بینیم راجع به محاکمات و فلان و... از این قبیل است. حالا آن مطلبی که پاسخ نامه بود ان‌شاءالله یک‌وقت دیگر خواهم گفت، چون شماها، حاضرین مجلس در بیشتر مجالس حاضرید، این است که هر وقت بگویند به گوشتان خواهد رسید.

در خود اینگونه مجالس هم خود حضور در مجلس خیلی مؤثر است که بارها گفتیم برای اینکه در یک کتابی است که یک آمریکایی نوشته، خیلی پیش این را خواندم. می‌گوید اگر می‌خواهید حرفتان در طرف اثر کند اولاً روبرو صحبت کنید که همدیگر را ببینید بعد هم نگاه کنید. دیدید در مجالس سخنرانی‌ها، آن کسی که در انتها هم نشسته برایش فرقی نمی‌کند قاعدتاً برای اینکه بلندگو هست، همه حرفش را

می‌شنوند. ولی مع‌ذک سعی می‌کند بیاید این جلو بنشیند که گوینده را ببیند. برای اینکه دیدن او، اثر را بیشتر می‌کند. حالا این راجع به صحبت است، راجع به هرگونه مطلب دیگری خود دیدن، روبرو شدن خیلی در اُنس و اُلُفت مؤثر است. این است که توصیه شده که حتماً شب‌های دوشنبه و شب‌های جمعه در مجلس صحبت کنید برای اینکه به دیدار هم برسیم، ان‌شاءالله.

و اما چون ممکن است تک‌تک بخواهید از من احوالپرسی کنید من جواب همه‌تان را می‌دهم. الحمدلله حالم خوب است. ولی استراحتم برای این است مثل حالتی که به فراموشی می‌ماند، حرف‌ها و... را فراموش می‌کنم، گفتند مدتی استراحت کنید، گفتم یک هفته، ده روز بیلاق بروم. آنجا لیز خوردم، شام خورده بودم رفتم که در رختخواب بخوابم، لیز خوردم. پارکت بود، مثل پارکت که اینجا هست. چون اینجا هم یک مرتبه (من این را بعد شنیدم) یکی از مهمان‌های ما، اینجا لیز خورده بود، به من نگفتند، وقتی فهمیدم رفته بود. این است که یادم می‌آید که به شما یادآوری کنم، خواهش کنم مراقب باشید که یک‌وقتی اینجا لیز نخورید، خلاصه من لیز خوردم و این پایم ناراحت شد. استراحت کردم گفتند گج نمی‌خواهد، یک اسم مخصوصی دارد، نصفه گج گرفتند، و مدتی خوب بود، نزدیک یک ماه طول کشید و دیگر خوب شده بود. آن را کنار گذاشته بودم و با عصا و ویلچر بودم که

دومرتبه لیز خوردم. البته می‌دانید آدم عاقل نباید از یک سوراخ دو بار گزیده شود بنابراین اگر اینجا عین هم بود، یک‌خرده در عقلم تردید می‌کردم ولی یک‌دفعه رو به جلو لیز خوردم، یک‌دفعه عقب‌عقب لیز خوردم، از جای دیگری. و دومرتبه پایم ناراحت شد. بعد دیگر دیدم خیلی وقت است آنجا ماندم، آمدم تهران، الان هم خوب است، مرتب ویلچر می‌آورند که ویلچر سوار شوم، تنبلم کردند، کنار می‌زنم، می‌خواهم خودم بروم فقط یک‌خرده محتاج به استراحت هستم، خلاصه استراحتم به دیگران بستگی دارد و الحمدلله تا حالا هم این استراحت شده است.

حکومت اسلامی / تفاوت کافر و مسلمان فاسق / اختلاف در احکام، اختلاف از
و جوب تا حرمت / قانون و حکم شرعی / ممرالمتعه / مهریه / دیه و چگونگی پرداخت
آن / اما ناچاریم قانون را اجرا کنیم ولی ناچار نیستیم یک طور فکر کنیم / هر بخشی را
در قلمرو خودش نگه داریم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خواهش می‌کنم که خوب گوش بدهید چون خیلی‌ها توقع دارند، به حق، که وقتی سؤالی می‌کنند مثلاً گفته‌اند راجع به وظیفه‌ی انسان و وظیفه‌ی حکومت‌های اسلامی نظر بدهید، فکر می‌کنند که من وقتی باید جواب بگویم، فقط جواب آن مطلب است، نه! مثلاً یک مطلبی امروز می‌خواهم بگویم که به شش، هفت مطلب مربوط است، این است که خواهش می‌کنم گوش بدهید. سؤال خودتان را هم حل می‌کنید. مثل اینکه این جواب سؤال شما هم هست. مسأله‌ای، سؤالی پرسیدند البته این سؤال را عیناً هیچکس نیامده فقط به این بپردازد، در

زمان پیغمبر ﷺ و علی ؑ و تا حدّی زمان شیخین، اینها دوران اسلام بوده بعد دیگر حکومت اسلامی نبود. هر حکومتی هم که گفته اسلام و اسلامی و اینها، تا یک حدّی کم و زیاد اسلامی شدند، ولی حکومت اسلامی کامل فقط در بعد از ظهور حضرت صاحب خواهد بود، ان شاء الله. در آن سوره‌ی بیّنه به نظر من که در سوره‌های آخر قرآن است و در مدینه نازل شده یعنی وقتی که اسلام کامل شده و اسکلتش را خداوند به مردم معرفی کرده که اساسش این است، در آنجا از قول خلی پیغمبران می‌گوید که ما فقط امر شدیم به اینکه خداوند را بپرستیم و شرک نیاوریم یعنی کسی که اینها را رعایت کند و شهادتین هم بگوید مسلمان است. اگر مسائل دیگر را رعایت نکنند مسلمانی است فاسق. فاسق غیر از کافر است. کافر یعنی اصلاً مسلمان نیست. فاسق یعنی مسلمانی که یکی از کارها یا یکی از چیزها را قبول ندارد یا نمی‌کند، البته قبول ندارد. در آنجا فقط همین جهت بوده که در مورد احکام خیلی اختلاف هست. در بعضی از موارد اختلاف از وجوب است تا حرمت؛ یعنی یکی گفته واجب، یکی گفته حرام است. خیلی اختلاف هست. بنابراین هیچکدام از اینها را نمی‌توانیم بگوییم مسلمان نیستند. نه! مسلمان هستند، مسلمانی که به عقیده‌ی ما فاسق هستند. از مدینه احکام مفصل‌تر و دقیق‌تر شروع شد. حتّی در مکه فقط نماز را می‌گفتند و کمک مالی به همدیگر، احکامی ننوشتند برای اینکه در آنجا حکومتی

نداشتند، هر چه دولتشان می‌گفت باید می‌کردند. بعد چون احکامی نداشتند این احکام باید در جامعه اجرا می‌شد بنابراین برحسب مقتضیات جامعه باید تغییر کند. یکی از مجتهدین، مرحوم آیت‌الله زاده به نظر م که برادرزاده مرحوم حاج شیخ عبدالله هم می‌شود یا دیگری، به هر جهت مدتی هم رئیس محکمه دادگستری بود؛ محکمه‌ی شرع. در کتابی نوشته، چون حاکم شرع بوده و این موارد را پیش او می‌آوردند، مثال زده از مواردی که «مهر المتعه» به زن تعلق می‌گیرد. می‌گوید مردی که زن عقد می‌کند و اصلاً مهریه در خود عقد ذکر نمی‌کنند، مانعی ندارد منتها مهر را حاکم تعیین می‌کند، ولی ذکر نکرده‌اند، بعد، قبل از عروسی هم، از هم طلاق می‌گیرند. مهر تکلیفش چیست؟ «مهر المتعه». یعنی برحسب قدرت مالی شوهر، باید مبلغی بدهد که البته حاکم تعیین می‌کند. آنوقت در اخبار هست که اگر ثروتمند است، یک غلام بدهد، یک کنیز بدهد، یک شتر بدهد و... بعد او گفته این احکام را که گفتند به‌عنوان مثال است، نه اینکه حتماً باید این را بدهید. بنابراین اگر اینها نبود، می‌توانید تبدیل به طلا کنید. یعنی این تغییر در حکم شرع نیست. حکم شرع آن است که در قرآن نوشته که گفته است برحسب قدرت مالی مرد، یک مبلغی تعیین می‌شود و مهریه می‌دهند. عقد کرده‌اند، مهر ذکر نکرده‌اند، قبل از زفاف هم، از هم جدا شدند، یعنی این را تغییر حساب نمی‌کنند. نمی‌دانم، همینطور هم معلوم

می‌شود آنهایی که قانون را نوشته‌اند این عقیده را نداشته‌اند. گفتم مورد دیه را در قانون بخوانید، قرآن فقط گفته: دِيَةٌ مَسْلَمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ، یک دیه‌ای باید بدهد، حالا این دیه، نقره داغ باشد یا جبران زیان معنوی باشد یا هر چه، بعد همانطور که از امام راجع به مَهْر الْمُتَعَه پرسیدند، چیزی فرمودند، در اینجا هم پرسیدند، فرمودند: شتر، گاو، گوسفند و... بدهید، درهم و دینار. در ایران یک شخصی در آن اوائل که قانون تصویب شده بود برای دیه به یک شتر محکوم شده بود. او یک شتر را برده بود دم اجرای دادگستری گفته بود این هم شتر. گفته بودند جا نداریم که شتر نگه‌داریم، گفته بود به من چه؟ شما حکم دادید یک شتر، من هم آوردم. این هم شتر که بعد مجبور شدند قانون را عوض کنند. قبل از اینکه قانون عوض شود این کار را می‌شود کرد و این هم مخالف با اسلام نیست. اگر بگویند دیه نباید بدهد، مخالف با اسلام است. ولی در آنجا اسلام گفته دیه بدهد، پس باید بدهد، تعیین آن با دادگاه است. همینطور خیلی از اخبار و آیات هست که تغییر شرع نیست، چون موجبی برایش فراهم نشده باید به طریق دیگری اجرا کرد. بعد متأسفانه مسائل فنی را سیاسی کرده‌اند که نمی‌شود در موردش حرف زد. مثلاً همین مسائلی که الان مطرح است راجع به سنگسار و رجم و... نمی‌شود حرف زد.

نه راجع به این و نه راجع به موضوع دیگری. کسی از من پرسید، در واقع بازخواست کرد که گفته‌اند شما به این چیز معتقد نیستید (حالا یک چیزی) گفتم یک وکیل عدلیه یا حقوق‌دان باید قوانین را بشناسد و از آن قوانین به نفع موکلش استفاده کند و نگذارد به او ظلم شود. ولی ممکن است خود او آن قانون را نپسندد مثل الان که قانون مالیات را می‌نویسند و مالیات را از کسی مطالبه می‌کنید، مأمور می‌رود جلوی حجره‌ی تاجر مطالبه‌ی مالیات می‌کند. تاجر که نمی‌تواند بگوید این چه قانون غلطی است و فلان؟ می‌گویند غلط یا درست، دنده‌ات نرم این پول را بده. کاری ندارد، منتها بعد که پول را داد و مالیاتش تمام شد، می‌تواند برود صحبت کند که آقا این قانون غلط است، بیا بید آن را عوض کنیم. بنابراین ما ناچاریم قانون را اجرا کنیم. ولی فکر را ناچار نیستیم که یک‌طور فکر کنیم. نه، در دولت‌های امروزی مجلس قانونگذاری دارند فکر با آنهاست فکر کنند، قانونی بگذارند اگر قانون غلط است اگر قانون نمی‌شود مال آنهاست، گناه و ثوابش مال آنهاست. ما ناچاریم اطاعت کنیم. مردم ناچارند اطاعت کنند. ولی در همان ضمن که اطاعت می‌کنند می‌توانند اعلام کنند که ما این قانون را نمی‌پسندیم و درست نیست و چون مسائل همه چیز کلاً سیاسی شده، مثل اینکه دو تا طیب یکی طیب چپی یکی راستی، بگویند آقا این کسالت تو باید گنه‌گنه بدهند، «کینین» بدهند دیگری

می‌گوید اگر کینین بدهید می‌میرد. حالا نباید بگوییم چون این آدم راستی است، حرف او درست است و چون او چپی است، دروغگو است. ربطی به آن ندارد. باید بتوانیم همه‌ی ما، البته غیر از آنهایی که دستمان به آنها نمی‌رسد، خودمان را که می‌توانیم، دستمان می‌رسد، هر بحثی را در قلمرو خودش نگه‌داریم و نگذاریم تجاوز کند. ان‌شاءالله که بتوانیم چنین کاری کنیم.

اظهار همدردی که فقرا با هم دارند / همدلی هر وقت به یک نحوی، جلوه می‌کند / تترود
مقابل امر آمر قانونی / فرمایش علی علیه السلام که از طرف خدا منسوب است بالاترین آمر
قانون الهی / در مکر نباید با حاکم همراه بود، اهمیت عدم همکاری با ظلم / علنی انجام
دادن عبادات واجب و غیر علنی بودن مستحبات / در کارهای حکومتی هر کاری که
می‌شود همدنی دارد، همدش غیر خداست ولی علی همدش اطاعت امر خدا بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چون مطلب قاطعی است و چون خیلی جلسات یادم می‌رود انبار
می‌شود برای اینکه فراموش نشود، به هر جهت من یادآوری می‌کنم.
یکی اینکه آقای عباس حقیقی اولین زندانی گناباد، مدتش تمام شده
درآمده، الان هم در اینجا خدمت می‌کند. مسأله‌ی دیگر هم، این اظهار
همدردی است که فقرا با هم دارند.

اول بار آن آقای وکیل عدلیه از فقرا، وقتی از او خواسته بودند

حکم محکومیتش که نتیجه‌اش یک میلیون تومان جریمه بود را بدهد، نداده بود. گفتم تو که داری، چرا نمی‌دهی؟ گفته بود که من چون در درویشی همدلی که در نعمت و نعمت همه با هم شریکیم و می‌دانم خیلی‌ها نخواهند داد و می‌روند زندان، این است که من هم از الان به زندان می‌روم. حالا این همدلی‌ها هر وقت به یک‌طوری ممکن است جلوه کند. کم‌اینکه آقای دیگری (کتاب‌فروش گنابادی) را که گرفته بودند، حالا مقدماتش که نوشته بودند چطوری، بعنوان تمرّد گفته بودند. مسأله‌ی تمرّد در مقابل امرِ امرِ قانونی بحث خیلی مفصّلی است، هم در شرع، هم در حقوق. شرع که می‌فرماید، فرمایش علی علیه السلام بالاترین امرِ قانونی الهی می‌باشد که از طرف خدا منسوب است، می‌فرماید که: حاکم، حکومت که خودشان باشند، بر مردم حقّی دارد و مردم هم بر حکومت حقّی، مابقی آن را کار نداریم ولی این قسمت که می‌فرمایند: و اما حقّ حاکم بر مردم این است که امر به معروف و نهی از منکر کند یعنی حاکم را امر به معروف و نهی از منکر کنند، به‌طریق اولی در منکر نباید با حاکم همراه باشند و این عدم همکاری با ظلم آنقدر مهم است.

در آن قضیه، وقتی دوازده نفر را آوردند که اعدام کنند، خلاصه معاویه شش نفرشان را دستور اعدام داد. حُجْر بن عَدی و پسرش عَدی بن حُجْر، این دو تا هم جزء آنها بودند که باید هر دو پدر و پسر را

اعدام کنند. اعدام هم با شمشیر بود. موقع اعدام البتّه آن مأمورین احتراماتش را داشتند یعنی با کمال احترام گردش را می‌زدند. دو نکته: اوّل ببینید شیعیان علی این هستند که زن و مرد هم دست از امر به معروف و نهی از منکر بر نمی‌دارند و حیاتشان درس است که هیچی، مرگشان هم برای ما درس است. به حُجر گفت سرت را چطور بگیر (نمی‌دانم)، خم کن که هم من راحت‌تر بتوانم گردنت را بزنم، هم درد تو کمتر است. حُجر گفت نمی‌کنم، گفت چرا؟ برای خودت هم راحت‌تر است. گفت بله، چون همکاری با تو! تو می‌خواهی اینطور بکنم، نمی‌کنم، ولو دردم بیشتر بشود. بعد پرسید اوّل تو را اعدام کنم، گردن بزنم یا اوّل پسر تو را؟ حُجر چه گفت؟ گفت اوّل گردن پسر تو را بزن. به‌طریق معمولی هر کسی می‌خواهد هر چه دیرتر برود ولی حالا یا او پرسید چون می‌دانست حُجر، مرد بزرگی است یا خود حُجر به او گفت: می‌دانی چرا این را می‌گویم؟ گفت نه، بگو. گفت که اگر گردن من را اوّل بزنی، پسر من زنده است، نگاه می‌کند دلش هم به من می‌سوزد، هم می‌ترسد، ایمانش را از دست می‌دهد، حاضر است نوکر شما بشود. ایمان او از ایمان من ضعیف‌تر است، من به اندازه‌ی عمر او بلکه بیشتر مؤمن هستم، من اگر مرگ او را یا اگر قتل او را ببینم در ایمان من خدشه وارد نمی‌شود. ولی او اگر مرگ مرا ببیند می‌ترسد، ایمانش کمتر از من است ممکن است خدای ناکرده ایمانش را از دست

بدهد، این است که به خاطر خود او می‌گوییم که او را بکش.

این علی است و پیروانش. حالا ببینیم علی علیه السلام که خودش این روش را داشت همه هم می‌دانستند. چطور در حکومت، یعنی همان عثمانی که زمان پیغمبر یکبار درآمد یک سال محصولش را در سال قحطی آورد بین مسلمین تقسیم کرد، این عثمان چطور روی دست علی بلند می‌شود، به جای اینکه نگذاشته با علی بیعت کنند این بار خلافت را می‌گیرد؟ چرا؟ چون علی قرآن ناطق است، یعنی سرپایش قرآن است. ولی ماها قرآن را می‌خوانیم، همان جاهایی را که خواندیم توجه داریم؟ ان شاء الله توجه داریم. مثلاً علی علیه السلام مصداق همین آیه بود: *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ*^۱، در حال رکوع انگشترش را درمی‌آورد می‌دهد. این علی برنامه نچیده بود. آن وعظی که بعداً زمان‌های دیگر، به قول سلاطین نبودند آنجا که، حالا نماز هم بود، به اندازه‌های این کار خالصانه بود که خیلی از روای جمع کردند این را برای یکی دیگر. یکی از خصوصیات عبادات، در قرآن ذکر شده، البته در مورد نماز، نماز ذکر است، ذکر خدا، یاد خداست. یاد خدا فقط نماز نیست، اگر زکات هم با نیت یاد خدا بدهید آن هم عبادت است، آن هم مثل نماز. فرمود که آنهایی که هم خفیه و هم علانیه عبادت می‌کنند، که این بحث منتقل شده به فقه و

اصول که عبادات را خوب است آدم مخفیانه بکند یا علنی؟ این است که بحث مفصلی است که نمی‌شود خیلی الان در موردش صحبت کرد. به این نتیجه رسیده‌اند که واجبات را خوب است آدم علنی بکند، نه اینکه مردم را صدا بزند، آی بیایید ببینید من دارم نماز می‌خوانم، نه! ولی نماز را وقتش که رسید بخواند. فطریه را هر چه زودتر بدهد، حالا خواه مردم ببینند، خواه نبینند. اما در عبادات استحبابی و مستحبی بهتر این است که علنی نکند نه اینکه باز بگوید بروید، بروید من می‌خواهم نماز بخوانم. یا بروید که من می‌خواهم صدقه بدهم، نه! تا می‌تواند نگه‌دارد.

همین حالت را علی علیه السلام هم شخصاً رعایت می‌کرد، هم حکومت که بود رعایت می‌کرد و هم به مردم یاد می‌داد. اینکه شما شنیده‌اید که فردای روزی که علی علیه السلام مورد ترور قرار گرفت، بسیاری از یتیم‌های شهر گرسنه ماندند. بعد خودشان گفته بودند پیرمردی می‌آمد به ما کمک می‌کرد و می‌رفت، تا اینکه آن روز نیامد، فهمیدند که این پیرمرد کسی نیست جز علی، فردای آن روز آنطوری که می‌گویند یتیم‌ها شیر سهم خودشان (شصت، هفتاد قده شیر) را آورده بودند به علی بدهند. معلوم شد این همدلی و خیرخواهی که یتیم‌ها می‌کردند بود، روش علی و درس علی محرمانه بود. کسی نمی‌دانست چه می‌کند؟ بعد چرا علی نتوانست حکومت کند؟ در واقع این درس هم به ما داد، یا این

درس اخلاقی، درس بطور کلی، که به ما نشان داد که حکومت یا شخص حاکم نمی‌تواند همه‌ی جزئیات را رعایت کند. کلیات را چرا می‌تواند، خیلی. زمان شیخین کلیات اسلام خیلی خوب رعایت می‌شد ولی این اصل عبادات که ولایت است نبود.

در کارهای حکومتی، هر کاری که انجام می‌شود، هدف دارد، هدفش غیر خداست. ولی علی، هر کارش هدف داشت، هدفش اطاعت امر خدا بود، این تفاوت هست. در دستگاه‌های حکومتی دنیا، همیشه یک قرآن که می‌دهند، دو قرآن می‌خواهند. ولی ما، یعنی علی علیه السلام به زبان حال می‌گفت: آن آیه فرموده است که **وَلَا تَمْنُنَ تَسْتَكْبِرُ**^۱، چیزی ندادی که زیادت‌ترش هم بخواهی حتی! یا اینکه علی کسی است که در آیه قرآن می‌گوید: **إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لِرِجَالِكُمُ اللَّهُ لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا نُكْفِرُكُمْ**^۲، ما به شما کمک مالی، غذا دادیم، برای امر خدا کمک کردیم، **لَا نُزِيدُ مِنْكُمْ**، از شما نه پاداشی می‌خواهیم نه حتی شکرگزاری می‌خواهیم. حالا دنباله‌اش خیلی است، ان شاء الله توفیقی داشته باشم مابقی‌اش را در یک جلسه خواهم گفت.

۱. سوره مدثر، آیه ۶.

۲. سوره انسان، آیه ۹.

مراجعه به کتب و مطالعه‌ی کامل آنها برای یافتن جواب سؤالات / کمک به کسی
می‌کنید به روی او نیاورید / اموالی را که خداوند امانت به شما سپرده تا بشراستفاده
کند، نگذارید از بین برود و فاسد شود / اهمیت دادن فطریه و زکات / انفاق بدون
آنکه کسی بفهمد / از دل کردن مال^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

الحمدلله که خداوند باز این توفیق را داد که این جلسات تکرار
شود، ان شاءالله.

یک خرده شماها خودتان کمک کنید به این طریق که مثلاً
الان سؤالی می‌رسد که در یک جایی از بشارة المؤمنین یا ولایتنامه یا
فلان کتاب این مطلب را نوشته، مطلبش چیست؟ البته با صحبت
کردن و شنیدن بهتر فهمیده می‌شود، حق دارید پرسید و خیلی هم این
پرسش‌ها خوب است. منتها مسأله این است که اگر قرار باشد من
قدرت و فهم همه‌ی این مسائل را داشته باشم و بخوام جواب بدهم

باید به اندازه‌ی یک کتابخانه‌ی چند میلیون کتابی حرف بزنم و حال آنکه اینها را بیشتر نوشته‌اند. آنهایی که گفتنی است و می‌شود روی کاغذ آورد را نوشته‌اند. آنها را همه گفته‌اند و در کتاب‌ها نوشته‌اند. شما که آن سطر را در آن کتاب می‌خوانید، فلان مطلب را نوشته لاقفل مابقی را هم بخوانید، مابقی جواب آن است. یا لاقفل کتاب‌هایی مثل رساله رفع شبهات نوشته‌اند و خیلی از شبهات را توضیح داده‌اند. آن را بگیرید بخوانید که ان شاء الله برایتان شبهه‌ای نماند. این کمکی است که شما می‌توانید به من بکنید چون من هر سؤالی که می‌رسد دلم می‌خواهد جواب بدهم اگر نتوانم یا نرسم یا هر چه باشد، همه‌اش نگرانم چرا اینجا این وظیفه‌ام را انجام نداده‌ام؟ و حال آنکه قبلاً این وظیفه را انجام داده‌اند.

مسأله‌ای پربروزها صحبت کردم راجع به عبادات بطور کلی و انفاقات یعنی کمک‌های مالی بالاخص بهتر این است که مخفیانه باشد یا علنی باشد؟ که خیلی بحث کردیم. روانشناس‌های حالا هم خیلی حرف‌هایشان آنهایی که اثر می‌کند و ما برمی‌داریم کتاب‌های ترجمه شده را می‌خوانیم، می‌بینیم همه‌اش کتاب‌های خوبی است. ولی اگر در موارد خودمان هم فکر کنیم راجع به آنچه که خبر داریم، این استنباطات را می‌توانیم بکنیم. می‌گویند کمکی که به کسی می‌کنید حالا این کس یا یک انسان است یا جمعی است، این کمک را آنقدر به

روی او نیاورید. یعنی وقتی که مثلاً تسبیحی دیدید تا گفت تسبیح قشنگی است نگوئید من این تسبیح را به شما دادم، خوشم آمد و.... وقتی می‌گویم من به تو دادم دیگر رابطه‌ی بین ما قطع شده، قدیم مال من بوده یا نبوده فرقی نمی‌کند. خداوند در مورد همه‌ی اموال می‌گوید که در مورد اموال صغار یا کسانی که نمی‌توانند خودشان اموالشان را اداره کنند، می‌فرماید که آن اموالی که خداوند امانت به شما سپرده که بشر استفاده کند، نگذارید از بین برود و فاسد شود. نشان می‌دهد خداوند مالی را که به هر کسی سپرده، درست است که مالکیتش مال او است ولی عملاً به او داده که به بندگان استفاده برساند. بنابراین چیزی که به کسی می‌دهید ولو یک کادوی کوچک، دیگر به روی او نیاورید و فراموش کنید. ولی باز وظیفه‌ی آن طرف هست که هرگز فراموش نکند؛ نه این مال را، این خیر او را. کار و خوبی او را فراموش نکند.

در مورد فطریه به‌خصوص فرمودند که باید حتماً بدهید و در مورد زکوات، ولو یک دانه خرما باشد بدهید. این برای این است که از دل شما کنده شود. داستان آن صحابی را گفتم که زمان پیغمبر، پیغمبر فرمود فردا به جهاد، به جنگ با فلان قبیله که از ما کشته‌اند، می‌رویم خوراک خود را بیاورید، خوراک یک روزه، دو روزه و هر چه اسلحه هم دارید بردارید. فردای آن روز پیغمبر نشست و بود و یک خروار خرما

جلوی پیغمبر جمع شد چون غذای آنها هم خرما بود و به منزله‌ی بیت‌المال و بودجه جنگ بود. در آن آخرها، ظهر گذشته بود که پیرمردی از صحابه (اسمش را یادم رفته) خدمت پیغمبر شرفیاب شد و یک مشت خرما (یک مشت خرما چیست؟! حالا ما خرما وزن می‌کنیم و می‌فروشیم، تا همین چندی پیش خرما به‌قولی سبیل^۱ بود) یک مشت خرما آورد و داد به پیغمبر، گفت من در خانه هیچی ندارم، امروز رفتم کار کردم و دو مشت خرما مزد گرفتم یک مشت را دادم زن و بچه‌ام، یک مشت هم خدمت شما آوردم. بعضی از جوان‌ترها و مسخره‌چی‌ها مسخره کردند که این را باش، آمده جنگ و آنقدر کم خرما آورده! آیاتی نازل شد که اینهایی که این را مسخره می‌کنند مجازات دارند و پیغمبر خرما را گرفت و روی همه‌ی خرمن خرماها به‌عنوان تبرک پخش کرد. همین کاری که در جلسات مجلس نیاز می‌شود، در واقع تقلیدی است و توسل. منظور، یک دانه خرما هم خوب است، ولی در نزد خدا یک خرما با خروار خرما فرقی ندارد. منظور این است که از این دل بکنید.

آن داستانی هست که می‌گویند یکی از عرفا ده تا سگه داشت هر روز یکی را می‌انداخت در دجله یا می‌داد دیگری خرج کند. به او می‌گفتند که چرا همه را یک باره نمی‌دهی؟ گفت می‌خواهم سی روز

۱. دهخدا: بدون بها، جائزالتصرف.

پشت سر هم نفس را بکشتم. یعنی هر سگه‌ای که می‌دهم از دل کنده شود. حالا انفاق همینطور است. گفته‌اند انفاقات علی علیه السلام اینطور بود. علی ثروتمند بود این آخر، برای اینکه کار می‌کرد چون نیرومند هم بود مزد زیاد می‌گرفت ولی زندگی اقتصادی محقری داشت. می‌توانست نخلستان‌های زیادی بخرد و وقف کند، یعنی بدهد ولی مع‌ذلک بعد از رحلتش مالی نداشت. به چه کسی داد؟ چطوری داد؟ کسی نمی‌داند. لازم نیست بگذارید در بوق و کرنا، اگر تلویزیونی داشتید، در رادیو و تلویزیون بگویید، در روزنامه بگویید، نه! آهسته بگویید.

داستانی من در یادنامه صالح نوشته‌ام که از مرحوم حضرت صالح علی‌شاه به یاد دارم، گفته‌اند ولی من از ایشان نشنیدم. کسی می‌گفت که یک شبی آخرهای شب زمستان من و کل محمد را صدا زدند، دو تا کوزه‌ی بزرگ، سبوی بزرگ، یکی را به من دادند و گفتند بروید فلان جا منزل کسی، تاریکی هم بود، در بزنید ولی تا در زدید این کوزه‌ها را بگذارید جلوی در و خودتان بروید که شما را نیند. گفت ما این کار را کردیم، ولی گوشه‌ای ایستادیم ببینیم وقتی بیرون می‌آید و دو تا کوزه می‌بیند چه می‌گوید؟ دیدیم آمد در را باز کرد، کوزه‌ها را نگاه کرد. یکی شیره بود، یکی روغن که در گناباد غذای مهم آنها را چنگالی می‌گویند که همین روغن است و شیره. نگاه کرد کسی را ندید گفت خدایا امشب از تو چنگالی خواستم برایم فرستادی و آن

کسی که اینها را برایش گذاشته دعا کرد. اینطوری کار کنید. البته خداوند ده برابر، صد برابر پس می‌دهد. حتی در همین دنیا پس می‌دهد. همه‌ی عبادات هم همینطور، عبادات واجب را علنی بدهید، عبادات مستحبی را مخفیانه. کمالینکه در مورد فطریه که واجب است گفته‌اند صبح عید که بیدار شدید، اوّل بار نماز عید را بخوانید و بعد بروید فطریه را بدهید. این در مستحبات است، یعنی علنی باشد که همه ببینند که فطریه دادید. حالا در همه‌ی عبادات انفاقات و صدقات و نماز و همه‌ی عبادات رعایت کنید ان شاءالله.

شریعت و طریقت / احکام و اخلاقیات در اسلام / اموالی را که خداوند امانت
سپرده است / حق مالکیت خصوصی در اسلام / ارث / عرفا و اسلام واقعی
کلاه شرعی را صحیح نمی‌دانند / تعیین وراثت، بهیچکس نمی‌تواند وارثی را از ارث
محروم کند / نحوه‌ی تقسیم ارث^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک میوه‌ی کامل مثلاً زردآلو، هلو،... یک هسته دارد، درست
است ما فقط بارش را می‌خوریم وقتی می‌گویند زردآلو خوب است یعنی
بارش خوب است. ولی این بار تنها را هم هرگز نمی‌گویند زردآلو،
هسته‌ی تنها را هم نمی‌گویند زردآلو. زردآلو عبارت است از هسته و
رویه‌اش، هر کدام هم مصرفی دارد. اینهایی که نمی‌فهمند و می‌گویند
اینها اسلام را تجزیه کرده‌اند به شریعت و طریقت توجّه ندارند. یک
هلوهایی هست به نام هسته‌جدا. هسته‌جدا را کار نداریم، ولی
این هلوهایی معمولی را بگذارید جلوی اینها و بگویید شما می‌توانید از

هم جدا کنید؟ در مورد شریعت و طریقت که آنها می‌گویند، اصلاً نمی‌فهمند. اینها با هم یکی هستند. منتها خیال می‌کنند که بایستی اسلام را منحصر کنند در احکام. وقتی یک محقق خارجی این کار را کرده که قرآن را بررسی کرده، دسته‌بندی کرده که چند درصد آیاتش از این حرف است، چند درصد از آن حرف؟ آنها می‌گویند که به اسلام معتقد نیستند بخواهند مطالعه کنند برای تحقیق و... آنها می‌گویند که معتقد به اسلام هستند قرآن را آنچنان می‌خوانند که محو در آن می‌شوند و دیگر به این موارد نمی‌رسند ولی خارجی‌ها که می‌خواهند مطالعه کنند این کار را می‌کنند و نتیجه‌ی کارِ آنها به درد ما هم می‌خورد، برای ما هم مفید است. قسمت بسیار کمی راجع به احکام است که متأسفانه به خیلی از آن احکام هم توجه نمی‌شود. بیشترش به قول مستشرقین به اخلاقیات پرداخته و ما این قسمت را توجه نداریم. فقط اسلام را منحصر می‌بینیم در آن احکام. البته خود احکام هم یک عرفانی دارد، و همه‌ی احکام یک مغز و صدی‌چندی از اخلاقیات دارد.

راجع به انفاقات چند روز پیش صحبت کردیم. در انفاقات مستحب نه واجب، هر چه محرمانه‌تر باشد بهتر است. *یادنامه‌ی صالح* را اگر مطالعه کنند، راجع به همین موضوع دو سه تا مثال در آنجا زدم البته نگفتم مثال برای چنین موضوعی است. داستانی که گفتم، این مطلب از آن فهمیده می‌شود، به هیچ‌وجه به بلندگو و امثال اینها نباید

پرداخت، مگر عده‌ای که اصلاً به قصد این هستند، حالا چه با نیت خیر یا با نیت شرّ که یک مسأله‌ای را تبلیغ کنند یا خودنمایی کنند. همه‌ی عبادات همینطور است. این جنبه‌ی عرفانی حکم انفاق است. محکم‌ترین حقی که در اسلام شناخته‌اند، می‌گویند حق مالکیت خصوصی. انتقادی که بر این آقایان منتقدین اسلام یا مخالفین اسلام، چه منتقد یا مخالف، انتقادشان این است که اسلام سرمایه‌داری خصوصی را ترویج می‌کند و بر آن تکیه می‌کند. به استناد همین، محکم‌ترین حقی که برای مردم شناخته شده، حق مالکیت است. این صورت حکمش است. اما عرفان این کجاست؟ وقتی بدون عرفانش مطرح می‌کنند در آن صورت هم آن انتقاد بر آن وارد می‌شود.

خداوند در آیات مختلفی چه صریح، چه تلویحی می‌فرماید که «این اموالی که به شما سپرده شده»، دنباله‌اش هم ذکر می‌کند «برای بهره‌برداری خودتان و جامعه». مثل اینکه اصلاً برحسب مالکیت، شریکی قرار داده. در مورد تلویحی مثلاً جایی می‌فرماید اموال مهجور و صغیر را که خودش نمی‌تواند مال را اداره کند به دستش ندهید. این مالی که خداوند به دست شما سپرده که خودتان و جامعه از آن استفاده کنید اینطوری هدر ندهید. این محدودیت مالکیت را ما از آن جنبه‌ی معنویش درآوردیم یک حکم جدیدی گذاشتیم، یعنی اخلاقیات را تبدیل به احکام کردیم و حال آنکه این قسمت از احکامیات اسلام است. یا آن

آیه‌ی دیگری که وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ^۱، خطاب به غیر مؤمن تا زمانی که ازدواج پیدا نکرده است، دختر و پسر هر دو، که مال را اداره کنید بعد در آن موقع صرف رشد، برای ازدواج کافی نیست، بعد اگر توجّه کردید که این رشد دارد فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ، اموال او را به او رد کنید؛ یعنی این اموال از اوّل اموال او بوده، دست شما امانت.

همینطور در مورد ارث، در مورد ارث هم جای دیگری فرموده است، هیچکس نمی‌تواند وارثی را از ارث محروم کند یا هیچکس نمی‌تواند کسی که وارث نیست، او را وارث قرار بدهد. یعنی چه؟ یعنی این اموال درست است دست شماست، ولی حق ندارید هرطور دلتان بخواهد رفتار کنید. یک وارثتان را محروم کنید، یکی دیگر را که وارث نیست، وارث کنید. خودتان هم حتّی دیگر حق ندارید. این مال همانطوری که جای دیگری گفته شده امانتی است که خدا دست شما سپرده، بعد که رفتید دیگر مال شما نیست. خودش فرموده است که چگونه تقسیم کنید. منتها برای اینکه وسوسه شما را درنگیرد، گفته است که تا یک سوّم مال را حق دارید هرطور بخواهید تنظیمش کنید، بیشتر نه. البتّه متأسّفانه در فقه ما (در فقه نمی‌شود گفت، در قوانین) کلاه شرعی رسم شده، کلاه شرعی مُد شده در همه‌ی موارد، حتّی در

۱. سوره نساء، آیه ۶.

ازدواج‌ها. عرض کنم که آن شعر:

أَيُّهَا الْقَوْمُ الَّذِي فِي الْمَجْلِسِ
كُلُّ مَا تَتَأْتُمُوهُ يَأْتِسَهِ

این کلاه‌شرعی را اینطوری بیان کرده، کلاه‌شرعی معنی ندارد، با کلاه‌شرعی نمی‌توانید اموال را این طرف، آن طرف کنید. ما که، یعنی عرفا که کلاه‌شرعی را صحیح نمی‌دانند و اسلام واقعی این را صحیح نمی‌داند. در واقع می‌گویند نمی‌شود این کار را کرد. بعضی می‌گویند اموالمان را هدر خواهد داد وارث و... به تو چه هدر خواهد داد؟ چه کسی این مال را به تو داده؟ خداوند. همانی که داده، گفته تو رها بکن برو، فرض کن من می‌خواهم این مال هدر بشود. خداوند می‌خواهد. خداوند ساختمان‌های خیلی وسیع را خراب می‌کند مثل همین سیل پاکستان که همه را متاثر کرده، به قول خیام می‌گوید:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش

صد بوسه زمهر بر جبین می‌زندش

این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف

می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

کوزه‌گری خودش ساخته، اختیار خودش است، کوزه‌اش را می‌شکنند، خوشش نمی‌آید یا به هرجهتی.

اینطور عمل کردند که ما حالا به صورت استثنایا گفته‌ایم و

اینطور اخلاقیات و عرفان را وارد محکم‌ترین قانون مالکیت کردند. آنوقت اینکه صورت ظاهرش در همین دنیاست. حتی فقها هم گفته‌اند اگر کسی به نیت اینکه وارثی را محکوم کند، همه اموالش را بخشید، این بخشش درست نیست، ورثه می‌توانند بطلانش را بخواهند. بگذریم از اینکه حالا نمی‌توانند، دادگاهی نیست که... ولی اصولاً ورثه می‌تواند بطلان چنین بخششی را بخواهد. یا می‌گوید اگر این مالی که امانت دست توست برای این است که خودت و جامعه از آن استفاده کنید، نتوانستی خوب استفاده کنی، ناقص استفاده کنی، مسئول هستی. به قول مثالی که زده بودند: اگر زمینی داری که صدمن گندم می‌تواند تهیه کند، اگر نودمن گندم تهیه کرد، کوتاهی کردی در آب دادن و... و برای آن ده درصد مورد مؤاخذه هستی. اگر این اصول را هم به هرگونه عبادت و حقی الصاق کنیم، دیگر نه نظریه‌ی مالتوس و نه نظریاتی از این قبیل ضرر ندارد. برای اینکه در جای دیگری وقتی می‌فرماید که از این ملک باید خوب استفاده کنید احتمال می‌رود که خوب استفاده کردن را اینطور تصوّر کند که آقا این انگور، خیلی انگور خوبی است من شرابش می‌کنم می‌خورم. این خوب استفاده‌ای نیست، فقط برای اینکه باز زیاده‌روی نکنید بگویید این همه میوه برای خودم است، اگر هیچکس هم نخرید خودم می‌خورم، نمی‌توانید خودتان بخورید، اسراف آمده جلویش را گرفته. خلاصه یک مجموعه‌ای از احکام و از اخلاق

خداوند آفریده که این مجموعه همه‌اش با هم کامل می‌شود. مثل منبعی یا سدی که می‌سازند، نگاه می‌کنند هر جا احتمال این دارد که بعداً خراب شود یا نشست کند، آنجا را مرتب پر می‌کنند. اسلام هم همینطور است، یک مرتبه این قاعده به دادش می‌رسد، یک مرتبه آن قاعده، یک مرتبه آن قاعده‌ی دیگر. رعایت این قواعد هم با حکومتی است که اقلأً از لحاظ احکام ظاهری مراقب اسلام باشد.

ان شاءالله خداوند هم به ما درک و فهم این را بدهد و به ما امکان اجرایش را هم بدهد.

اساس اسلام جنبه‌ی اخلاقی و معنوی آن است / انفاقات واجب و مستحب /
 کار خیر و انفاق باید بی سروصدا انجام شود تا به نتیجه برسد و به خداوند تقرب پیدا کنید /
 توجه به ذکر قلبی و توسل به آن / اهمیت ولایت / در عبادات به قصد اطاعت امر
 خدا باشید / استغفار از خداوند، همان جبران است نگران نباشید^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در واقع من فقها را حقوقدان‌های اسلامی می‌دانم. حقوقدان هم (چون من خودم حقوق خوانده‌ام) رشته حقوق هم، نظامی و یک حقوقی دارد، مجموعه‌ی احکام آن است. فقها بیشتر حقوقدان اسلامی هستند. از اسلام کمتر دیده شده تعریف کنند، گاهی هم وقتی می‌گویند، کلیات را می‌گویند. این آقایان، کتب خودشان، کتاب‌های فقهی خودشان را تقسیم‌بندی کرده‌اند، فصول مختلف دارد: یک فصل، اعتقادات است (که خیلی کم بحث می‌شود) یک فصل، عبادات است، یعنی خدا را شناختیم، چطور عبادت کنیم و بندگی کنیم؟ یک

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۲۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

فصلش، احکام است. احکام یعنی آنطوری که شما و ما باید در زندگی رفتار کنیم. یک فصلش مسائل در واقع عمومی، امور حسی مثل وصیت و ارث و امثال اینها است. فصل احکامش که آیات قرآن دارد، در این کتابها خیلی زیاد است ولی در قرآن خیلی کمتر است. در قرآن شاید بیست درصدش، سی درصدش احکام است. احکام ارث و وصیت و مذهب و امثال اینهاست و حال آنکه اساس اسلام، آن جنبه‌ی اخلاقی و معنوی اسلام است که ما هرگز در کارهایی که می‌کنیم، نباید فراموش کنیم. اگر توفیق پیدا کردید، اول وقت نماز بخوانید، البته خیلی خوب است. به این درجه توفیق نداشتید، یک درجه کمتر، توفیق این است که در موقعش بخوانید. مثلاً نماز ظهر و عصر را یک وقت سر ظهر می‌خوانید، این توفیق اول وقت است. یک وقت این امکان‌پذیر نمی‌شود، بین ظهر تا شب، تا اول مغرب می‌خوانید، ولی در وقتش هست. موردی ندارد. ولی خدای نکرده، یک وقتی قضا می‌شود. یعنی در آن موقعش هم نمی‌خوانید، اما به هر جهت، خداوند می‌گوید اگر کارها، گرفتاری‌های زندگی شما طوری بود که یا فراموش کردید یا نرسیدید و نمازتان قضا شد، قضایش را اگر بخوانید، خدا چشمش را هم می‌گذارد. می‌گوید درست است. این را در کارهای درست بگذارید. اما شما وقتی نماز را اول وقت خواندید، دیگر خیالتان راحت است. اصلاً به فکر نماز نیستید. نماز دیگر فکر ندارد. پس آیا اسلام فقط همین است؟ سر ظهر،

نماز بخوانید، مسلمان باشید، اول مغرب، مسلمان باشید. سحر هم مسلمان باشید. سایر اوقات کاری ندارد؟ نه! اساس اسلام این است که آن نماز صبحی که می‌خوانید، به یاد خدا بخوانید. به این نیت در واقع بخوانید که من امروز می‌خواهم کار بکنم، به یاد خدا شروع می‌کنم:

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی‌نام تو نامه کی کنم باز

در طول عمرتان این را نباید فراموش کنید که ما بنده‌ای از بندگان خداوند هستیم. خداوند به همه ما نظر لطف و مرحمت دارد. از او بخواهیم که توفیق عبادت خودش و توفیق خدمت به بندگان را به ما بدهد. این، اساس اسلام است که نمی‌شود فراموش کرد و چیزی نیست که فراموش بشود. مثل اینکه شما نفس کشیدن را فراموش می‌کنید؟ نه! نفس، جزء ذات وجود خودتان است. این، اساس در اسلام است. مُنتها هر یک از احکام و عبادات که ظاهراً یک عملی است، یک عبادتی است که آدم می‌کند، بعد که دیگر انجام شد، تمام می‌شود. ولی یک دری، یک دریچه‌ای هر یک از این عبادات دارد، که از آن دریچه نگاه کنیم، هرگز این عبادتمان بدون یاد خدا انجام نشده و نمی‌شود و نباید هم بشود. آنوقت، در ضمن آن عبادات، یک شرایطی هست که آن شرایط یک کمکی به ما می‌کند. یک مثالی که زدیم (گفته شده) در مورد انفاقات است؛ انفاقات واجب. انفاق یعنی کمک مالی از خودش

ببخشد. آنهایی که واجب است مثل: خُمس و زکات و برای کسی که واجب الحج است، سفر حج و امثال اینها. اینها را می‌توانید و باید به صورت ظاهر هم بکنید و هر طوری کردید، آزادید در اینکه چطوری انجام بدهید. اما انفاقاتِ مستحب، در این استحباب، یک عباراتی هست می‌گویند که واجبات، ادای وظیفه است. یعنی اگر نکنیم، خدا بازخواست می‌کند. اما مُستحبات، ادای وظیفه نیست، اگر نکنید خدا کاری ندارد. خدا فقط همان میزانی که گفته، زکات، خمس بدهید، کافی است. اما اگر اضافه بر آن کردید، به نیت این است که به خداوند تقرّب پیدا کنید. یک قدم بیشتر به طرف خداوند بروید. این یک قدم بیشتر به خداوند را لازم نیست که فریاد بزنید: آی، من دارم یک قدم به سمت خدا می‌روم. سرتان را پایین بیندازید و اصلاً فراموش کنید که دارید چه کار می‌کنید. به این جهت، در مورد کار خیر، انفاق، هیچ جاروجنگالی نباید کرد. بی‌سروصدا باید انجام داد، تا اینکه به اصطلاح به نتیجه برسد و به خداوند تقرّب پیدا کنید. همین حالت، در همه عبادات هست. برای این است که، همیشه به یاد خدا باشید و از یاد خدا غفلت نکنید. یاد خدا هم این نیست که تسبیح دست بگیرید یا الله، یا الله، یا الله... بله، آن هم خوب است. برای اینکه نشان می‌دهد که به یاد خدا هستید و اسمش را می‌آورید. ولی اصلش این است که در دل به یاد خدا باشید. این در دل به یاد خدا بودن، با ذکر قلبی که ما فقرا داریم تأمین می‌شود. یعنی

وقتی ذکر قلبی مسلط شد، به نحوی که انسان (درویش) بدون اینکه توجه کند، همیشه این ذکر، مرکوز ذهنش است، در آن صورت بیشتر به یاد خداوند است. اسلام بر پنج ستون تکیه دارد: نماز است و چپی، چپی.... که هر کدام، مختلف گفته‌اند. فرموده‌اند خداوند از همه‌ی آن چهار تا ممکن است گذشت کند، ولی از ولایت گذشت نمی‌کند. این ولایت، نه اینکه، همین است که ما می‌گوییم. نه! این ولایتی که ما می‌گوییم، ضدّ ولایت است. ولایت یعنی یاد، دوستی و یادِ دوست. دوست کیست؟ خداوند است. خداوند از این شرط ولایت نمی‌گذرد. برای اینکه همه‌ی عبادات برای این است که یادمان بیاید که ما مصنوع دست خدا هستیم. در این صورت اگر یادش نکنیم، این نتیجه حاصل نمی‌شود. بنابراین به ذکر قلبی خودمان، باید همیشه توجه داشته باشیم و متوسّل به آن باشیم، ان شاء الله. حالا، مثل این است «ف» که می‌گوییم، فرحزاد را شما بخوانید. من دیگر شاید طاقت ندارم که خیلی حرف بزنم. ولی همین قدری که حرف می‌زنم، باید در ذهن شما تمام یادهای خداوند زنده بشود، ان شاء الله.

علی علیه السلام را ضربه زدند، و این ضربه هم قتاله بود، بطوری که بعد، یکی از دختران حضرت، گریه‌کنان می‌گفت که ان شاء الله به زودی شفا پیدا می‌کنید. آن قاتل گفت که نه! به این امید نباش. من اینقدر زحمت کشیدم، این را مسموم کردم که این یک ضربتی که زدم، صد

نفر را می‌کُشد. یک چنین ضربتی به علی علیه السلام زدند! علی علیه السلام چه کسی را جلوی چشم دید؟ ضاربش را دید. منتها همانطوری که خیلی ضارب‌ها را می‌بینند و رهایش می‌کنند، نمی‌گیرند، علی هم او را نگرفت، رها کرد. ولی گفتند نگهش دارید. بعد که برایش شیر آوردند، گفت: از این شیر به او هم دادید؟ گفت: برای او هم ببرید، نصف کنید. من و شما حالا اینطور هستیم؟ یکی که ما را زده، می‌خواهد بکُشد، بگوییم غذایمان را نصف می‌کنیم؟ نصفش را به او می‌دهیم؟ بنابراین از این جهت، خیلی نگران نباشید. فقط اینقدر نگران باشید که بدوید دنبال اینکه جبران کنید و دیگر نقصی نداشته باشید. بنابراین فکر نکنید که دیگر آسمان شما به زمین افتاده که یک نمازتان، مثلاً قرائتش خوب نبوده، نه! خداوند این موارد را، اگر به قصد دنبال اطاعت امر خدا باشید، یک بار، دو بار هم نشد، گناهی کردید، از خدا استغفار کنید، خدا می‌بخشد. از این جهت آنقدر نگران نباشید که برایتان بیماری‌ای ایجاد کند. به فکر جُبران‌ش باشید، همان جُبران، به منزله استغفار است.

احترامی که به اشخاص می‌کنیم، احترام است به اعتقادی که دارند نه عملی که انجام می‌دهند / احترام به ادیان مختلف و کتاب آنها / تورات و انجیل / در مورد ظهور صورت در موقع عبادت یا موقع ذکر / تداعی معانی / در وحدت جز خدا نمی‌بیند /

حلول و اتحاد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

البته این حرف‌هایی که می‌زنم، مقدمه‌ی آن هم مهم است. گاهی مقدمه مهم‌تر از خود مطلب است، مقدمه مقدم بر متن است. مقدم را برای این می‌گویم که ذهنتان به خیلی مسائل دیگر پردازد. درس دکترایی که در دانشگاه‌ها هست و همینطور تا حدی اینجا بگویم و تا حدی مثل درس خارج حوزه است. در حوزه می‌گویند فلان کس مُدرّس خارج است. یعنی یک مطلبی را مطرح می‌کنند و صحبت می‌کنند و از خود این مطلب چندین مطلب زاییده می‌شود برای مطالعات بعدی. وقتی در دادگستری بودم، مثلاً سی و چند سال پیش، در

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۲۸ ه. ش.

سرپرستی بودم. سرپرستی مربوط به اطفال صغیر می‌شود. مسائلی پیش آمد که من به‌نظرم در *یادنامه صالح* نوشته‌ام که من گفتم غیرمسلمان، مثلاً یهودی را نمی‌شود قیّم بچّه‌ی مسلمان قرار داد. حالا آن بحث مفصّلی است ممکن است یکی موافق باشد و یکی مخالف، کار نداریم روش آن روز من است. یکی از کسانی که خیلی مورد علاقه‌ی دربار هم بود، کاری داشت من روی همین اعتقاد انجام ندادم. به سایر قسمت‌ها کار ندارم، این قسمت را می‌گویم که یک روز کشیشی که در سفارت آمریکا یا آلمان مقام بزرگ مذهبی داشت، آمد اتاق من تا سلام کرد، من برای او بلند شدم همانطوری که به یک روحانی اسلامی احترام می‌گذارم، بعد که صحبت شد گفت مخالفی؟ گفتم بله. دلایل خود را گفتم، او هم آدم فاضلی بود، از مسلمانی هم اطلاع داشت. دلایلم را رد کرد و دلایلی گفت. من باز خیلی بحث کردم، بحث علمی بود و من به او احترام کردم و آن آخر به‌هرجهت نتیجه این شد که من گفتم با علاقه‌ای که دارم که خواسته‌ی شما را انجام دهم نمی‌توانم، چون مسأله مربوط به اعتقادات من است. مسأله‌ی سیاسی هم نیست، مسأله اعتقاد مذهبی من است. به او گفتم دیدید که من احترامات شما را بجا آوردم به‌عکس آنچه فکر کردید که من می‌گویم شما نجس هستید، نه! نمی‌توانم بگویم خیلی ولی تا اندازه‌ای که به روحانی‌های خودمان احترام می‌گذاریم به شما هم، نه به آن اندازه، ولی در همان

زمینه احترام می‌کنم. این اعتقاد من بود از لحاظ احترام گذاشتن. مسیحی و یهودی و صابئی که حالا که‌ها باشند نمی‌دانم، البته احترامی که به خود اشخاص می‌کنیم احترام به واسطه‌ی اعتقادی است که اینها دارند، نه عملی که می‌کنند، چون در آن اعتقاد لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است این اعتقاد اساس همه‌ی ادیان است، این احترام به کتابشان هم هست. فرض کنید یکی دوست خیلی نزدیک و مورد علاقه و احترامات شما هست، این غالباً شده، اگر یادگار می‌خواهید، می‌گویید پیراهنت را به من بده. این شیئی بی‌جان که هیچ قیمتی ندارد برای شما قیمت پیدا می‌کند و ارزش دارد. ممکن است چیزی باشد که کهنه‌فروش‌ها از شما نخرند؛ از قبیل کفش مولا علی باشد که پرسید این کفش چقدر می‌ارزد؟ دید چه بگوید، مثلاً دویست تومان، خنده‌دار است، دو تومان، یک تومان، که برنخورد. به هرجهت از آن قبیل کفش‌ها، بعد اگر به این پیراهنی که گرفتید یا کفشی که گرفتید کسی توهین کند چقدر ناراحت می‌شوید؟ اگر کسی احترامات آن را رعایت کند شما هم از آن خوشحالید. (حالا حرف تو حرف می‌آید. اینجا چون صحبت سخنرانی نیست، این جلسات دوستانه است نشسته‌ایم داریم با هم حرف می‌زنیم، قصه می‌گوییم.) این آقا و خانم هر دو فوت کردند، خدا رحمتشان کند. پروفیسور پیاتره و خانمش که آمدند هر دو مشرف شدند که شرحش هست. بعد از رحلت حضرت صالح‌علیشاه می‌خواستم بروم پاریس، از

مرحوم مادرم خواهش کردم چیزی یادگار بدهد که به این آقای پیاتره بدهم. یک جفت از آن کفش‌های گنابادی که ما می‌گفتیم «کفش سده» یعنی کفش ساده، یک جفت از این کفش و یک عرقچین که خودشان سر می‌گذاشتند، اینها را بردم و گفتم اینها چیست. حالا یا همان سفر یا سفر دیگری که رفتم، دفعه‌ی بعدی که رفتم سلام‌وعلیک کردیم و خواستیم به اتاق پذیرایی برویم سر راه در را باز کرد گفت اتاق خواب من است، تختخواب دو نفری بود کفش را گذاشته بود بالای سرش و آن عرقچین را هم یک قاب چوبی گرفته بود آن را داخل آن گذاشته بود. طوری که وقتی می‌خواهید اینها را می‌دید. این احترامی است.

حالا من نمی‌گویم تا کجا مقدّمه بود تا کجا متن؟ لقب عیسی روح‌الله بود. این لقبی نیست که ما خودمان داده باشیم. لقبی که عیسی دارد، خدا به او داده. قرآن هم می‌گوید: **الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ اَلْقَاهَا اِلَى مَرْيَمَ**، عیسی کلام خداست بیان خداست که بر مریم فرود آمد. به عیسی احترام می‌گذاریم. چون موسی عليه السلام کلیم‌الله است با خدا حرف زده کلیم است یعنی مثل دو رفیق با هم صحبت می‌کردند. این درجه دارد، ما چطور اگر اسم الله جایی باشد، مثلاً در روزنامه، آنجا را می‌برند نگه‌می‌دارند (بگذریم از اینکه کاشی‌های

حسینیه که اسم الله است همه را زدند و شکستند) ولی این کار را می‌کنند، ولی احترام است ما هم این کار را می‌کنیم، حالا اگر عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام در یک کتابی نام ایشان خیلی برده شود و بعد هم، همه‌ی پیروان آنها آن را می‌خوانند یا به کتاب خود موسی یا خود عیسی باید احترام گذاشت. اگر کسی احترام نکند، غلط می‌کند که اسمش را می‌گذارد مسلمان. بنابراین ما باید یادمان باشد که نسبت به این کتاب‌ها احترام بگذاریم، البته قرآن جای خودش را دارد. قرآن جداگانه است، قرآن عین عبارتی است که خدا گفته اینکه ما «واو»ی از قرآن را پس و پیش نمی‌کنیم، بعضی گفته‌اند اگر اینجا به جای «و»، «ف» بود بهتر بود ولی هیچکس قبول نکرد، همه گفتند بهتر این است که خدا گفته. چون تمام آن را خدا گفته. البته این *انجیل* یا *توراتی* که داریم هیچکس نگفته خدا گفته (در واقع عبارت هم معلوم است) داستان بندگان خدا که خدا مأمورشان کرد که ما را هدایت کنند. چطور شما منزل دوستی می‌روید به زیارت، می‌روید برای شما چای می‌آورند، آنکه برای شما چای می‌آورد را احترامش می‌کنید. اینها برای ما از جانب خدا پیام آوردند، گویانکه ما گوش ندادیم، ولی آنها کارشان را کردند و پیامشان را آوردند. ما این احترام را داریم. وسط روزنامه اسم الله هست دیده‌اید می‌برند کیسه‌ای بر دیوار آویزان است به نام اسامی متبرک، اگر همه کارهای ما همینطور است همراه و مناسب آن باشد

خوب است، عیبی ندارد. از آن طرف کاشی‌ها را که نام الله است همان‌ها می‌گویند باید از بین برد، باید شکست و از بین برد. حالا ما هم اولاً این کتاب‌ها، کتاب تاریخچه‌ی مفصلی هم دارد که نه حالا همه‌اش یادم است و نه وقتش است. سوره‌ی اسراء، سوره‌ی بنی‌اسرائیل را بخوانید. داستان را در واقع می‌گویند که ریختند در مسجد و اینها را بیرون کردند بطوری که اینها دنبال سوراخ موش می‌گشتند. بعد متواری شدند و ایران آمدند. در ایران، کوروش به اینها محبت کرد و گفت هر که می‌خواهد به مملکت خودش برگردد، برود اشکال ندارد. «عذرا» که «عزیر» باشد به عبارت ما، آمدند اورشلیم آن هم از پیغمبران است البته دست دوم، این همه که می‌بینید مثل قبر دانیال، زیارتگاه اخنوق و زیارتگاه بنی‌اسرائیل خیلی هست. دانیال، داریوش، بُخت‌النصر و... اینها را به بابل آورد و تبعید کرد، به اینجا آمدند و اینجا رحلت کردند. خود عزیر و دیگران جمع شدند آنچه که تورات قدیم را حفظ کرده بودند، نوشتن که نبود، جمع کردند و از نو نوشتند. ممکن است یک کلمه پس و پیش شده باشد ولی همان تورات است. انجیل که اصلاً حضرت عیسی علیه السلام چیزی نوشت و به این کارها توجه نداشت. به هر جهت احترامشان را نگه‌دارید. شما مواظب باشید، نه به اندازه‌ی قرآن بلکه سطح خیلی پایین‌تری حفظ کنید. این حالا مقدمه یا کلّ حرف من تمام شد. «تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال». من حرفم را گفتم.

اما کسی سؤالی کرده بود نمی دانم آن شخص هست یا نه؟ راجع به عبارتی که نویسنده نوشته از *بشارة المؤمنین* است البته در آنجا نیست. مسأله‌ی ظهور صورت و در نظر گرفتن صورت که در *رساله‌ی رفع شبهات* هم حضرت رضاعلیشاه شرحی درباره‌ی آن نوشته‌اند که بخوانید و بدانید در مورد ایرادی که می‌گیرند، آیه‌ای در قرآن هست که *وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا*، همه‌ی شماها وارد آن می‌شوید، وارد کجا؟ وارد آتش جهنم. بعد، از پیغمبر پرسیدند شما هم وارد می‌شوید؟ البته این در قرآن نیست. حضرت فرمودند: بله من هم وارد می‌شوم، منتها من که وارد می‌شوم (حالا عبارت را نمی‌دانم اشتباه نکنم که بعد پیغمبر تکذیب کنند که بفرمایند من چنین حرفی نزدم و خوب گناه است) تقریباً در این حدود فرمودند: من که وارد می‌شوم آتش بر من سرد می‌شود و آتش از خدا می‌خواهد که پیغمبر خود را زود از اینجا ببر که من نمی‌توانم کارم را انجام بدهم. در اینجا وقتی ما می‌گوییم *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* اگر گفتیم *لَا إِلَهَ* بعد فوت شدیم و رحلت کردیم خدا ما را به‌عنوان مشرک می‌گیرد؟ *لَا إِلَهَ* یعنی خدایی نیست *إِلَّا اللَّهُ*، مگر الله جز الله هیچ خدایی نیست حالا ما گفتیم *لَا إِلَهَ* و رحلت کردیم آیا ما را خدا کافر حساب می‌کند؟ نه! برای اینکه به وحدت برسیم اگر همه‌ی *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* را با معنا در واقع بگوییم، آنوقت موحد هستیم. اگر واقعیت را

بگوییم، اساس توحید و اولین موحد است. ولی از این مطلب رد می‌شویم.

در مورد ظهور صورت، در موقع عبادت و یا موقع ذکر که گفته‌اند که در رساله‌ی رفع شبهات هم نوشته‌اند. این خودبه‌خود ظاهر می‌شود به این معنی که این قاعده در روانشناسی هست، یعنی تداعی معانی و بیشتر این قواعد را اگر ما دقت کنیم و در خودمان ببینیم مثل آزمایشگاهی در خودمان می‌بینیم. تداعی معانی این است که یک مطلبی که به خاطرمان آمد این مطلب دیگری را بکشاند. تا می‌گویند سعدی شما یاد گلستان می‌افتید، چون کتاب اوست. تا بگویند شمر، یاد امام حسین می‌کنید، وقتی دو چیز با هم چسبیده بودند، شیراز، سعدی یکی را که گفتند دیگری خودش کشیده می‌شود. یا دو چیز کاملاً ضد هم بودند وقتی این را گفتید آن هم می‌آید. تا می‌گویند شمر، امام حسین به یاد می‌آید تا می‌گویند کربلا، امام حسین به خاطر می‌آید. البته کسی که در همین تداعی معانی، دقت روی معانی داشته باشد ولی اگر همینطوری حرفی بزند نه، در تشرّف در فکر و قلب که می‌گوییم ذکر قلبی یک کلمه است. در همه‌ی کتاب‌ها نوشته، شما همه در کتاب‌ها خوانده‌اید و هیچ اثری برای شما نداشته. وقتی اهل فن صاحب این نیرویی که قدرت را می‌دهد به شما گفت این را به این صورت، به صورت ذکر بگویید می‌بینید اثر می‌کند. حالا قهراً

وقتی در مذاکرات دوستانه، اسم آن شیخی، بزرگی که این ذکر را به شما داده تا اسم او را ببرند خودبه‌خود در ذهن شما ذکر یادتان می‌آید و تا این لغت ذکر را بگویند یاد او می‌آید. این است که کسی اگر واقعاً با علاقه‌مندی مشرف شده و بعد با دقت به این ذکر مشغول می‌شود، وقتی ذکر گفت خودبه‌خود صورت آن کسی که پیش او مشرف شده در ذهن او جلوه می‌کند. گاهی کمی، گاهی زیاد. البته چرا؟ چون این ذکر را آن شیخ به شما داده است. اگر یک خرده بروید جلوتر می‌فهمید این شیخ مجاز است که او هم مجاز بوده، مجاز بوده تا می‌رسد به پیغمبر. بنابراین اگر بیشتر معتقد باشید و اعتقادتان قوی‌تر باشد یاد پیغمبر و علی در خاطرتان زنده می‌شود و نه یاد دیگری. یک خرده که بیشتر رفتید جلو، قلندر شدید، ملنگ شدید یاد هیچ بشری نمی‌افتید و فقط یاد خداوند هستید. این عبارت که معنی‌اش را پرسیده بودند (البته آن کسی که خیلی علاقه‌مند است، وَاِلَّا خِیْلِيهَا مَطْلَب خِیْلِي مَهْمَمِي نَمِي دَانْد، آنهایی که مهم نمی‌دانند، جلو هم نمی‌روند) اول به این صورت که هم خودتان یادتان است و هم طرف یادتان است، وقتی ذکر را می‌گویند یاد آن بزرگ می‌افتد یا یاد پیغمبر می‌افتد؛ به صورت مَباین، یعنی در واقع مشرک هستید، خودتان را می‌بینید او را هم در ذهنتان می‌بینید، هر دو را می‌بینید. بعد یک خرده جلوتر می‌روید به صورت حلول، یعنی او را می‌بینید، آن شیخ یا بزرگی که به خاطرتان می‌آید، توجه دارید و

این فکر را می‌کنید که روح خداوند در او حلول کرده که شما یادشان می‌کنید، بعد که تمام شد، به صورت اتحاد درجه‌ی بعدی این است که اصلاً او را خدا می‌بینید یعنی با خدا یکی است. منتها این حرف غلط است. آن مَباین درجه‌ی اوّل است، این شعر که در گلشن راز می‌گوید:

حلول و اتحاد اینجا محال است

که در وحدت دویی عین ظلال است

یعنی اینکه همه‌ی این حالات از آن **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** است یعنی غلط است که خودتان را می‌بینید و یکی دیگر را هم می‌بینید. در وحدت دویی درست نیست. در وحدت جز خدا نبیند به قول سنایی:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حدّ است مقام آدمیت

در حج مردها سر می‌تراشند ولی زن‌ها فقط تقصیر می‌کنند، کمی از ناخن خود را می‌گیرند برای این است که یعنی من از وجود خودم که به من دادی از این به تو هدیه می‌کنم، چیز دیگری که ندارم بالاتر از نعمتی که خودت به من دادی، به من وجود دادی چیزی ندارم.

از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی / طی الارض، قدرت ما و نیروهای عجیب و
 غریب بشر! خواندن دعا / زیارت چوب حرم؟! زیارت وقتی است که ارتباط با
 این چوب نباشد و از این عالم بروید و ارتباط با امام پیدا کنید / بادل بگوید و بادل
 جواب بخوابد / حالت طلب واقعی / هر دعایی از دل باشد متجرب است /

دعای یعنی دلتان در ارتباط با صاحبان باشد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این فرمایشاتی که از پیغمبر و ائمه به ما رسیده، البته به طریق
 اولی پیغمبر، چون همه گفتند ما پیرو پیغمبریم و او را شرح می‌دهیم،
 کتاب او را، گفتار او را شرح می‌دهیم به هر کدام دقت کنیم و همینطور
 برویم جلو. شما امتحان کرده‌اید فکر که می‌کنید، مثلاً راجع به بیلاقی
 که رفته‌اید گردش، اول فکر می‌کنید رودخانه و جنگل و اینها یادتان
 می‌آید و بعد همراهانتان یادتان می‌آید و مثلاً در مورد یکی از
 همراهانتان خیلی حساس هستید و فکر می‌کنید، کارهای او را، دلتان

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۳۱ ه. ش.

تنگ شده و همینطور فکر می‌رود. اگر راجع به کلمات و بزرگان هم اینطوری فکر کنید، در عمقش همه‌ی مطالب آن درک می‌شود. من جمله مثلاً علی علیه السلام فرموده تو خودت خیال می‌کنی و خود را یک موجود جسمانی می‌دانی که با چشم دیده می‌شود و حال آنکه در همین جسم صغیر تو دنیای بزرگی نهفته است. آن شعر که می‌گوید: «از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی». در این صورت تمام نیروهایی که در خارج می‌بینید، در عالم بیرون می‌بینید، جلوه‌ای است از نیروهایی که خداوند در وجود بشر، آدم اولیه آفریده. منتها این نیروها را آنقدر قرار نداده که فرض کنید هر دیوانه‌ای یا هر جانی یا هر خودخواهی به اینها دست پیدا کند. مثلاً «طی الارض» می‌گویند: یعنی از اینجا یک مرتبه در ده ثانیه بروید جایی، مثلاً زیارت مکه و برگردید. این را در دسترس شما قرار نداده که هر جا می‌خواهید بروید. برای اینکه اگر این کار را بکنید مزاحم مردم خواهید شد. در اشخاصی قرار داده که اولاً با ریاضت‌ها و با دستورات الهی مراحل را طی می‌کنند تا به آن مرحله برسند. نه اینکه از اول این اختیار را دارند. یا هر چه در درون خودتان هست در عالم بیرون می‌شود. در درون خودتان این افکاری که هست در یک لحظه فکر می‌کنید در پاریس هستید، یک دقیقه هستید بعد بلافاصله می‌روید امریکا و حال آنکه این فاصله با هواپیما، هشت ساعت، ده ساعت مسافت دارد. اینها نیرویی است که در خارج هم هست منتها در دسترس ما نیست، منتها نمونه است. این است که کسی اینجا حرف می‌زند همان لحظه صدایش و شکل او را در امریکا

می‌بینید، از کجا بشر به این فکر افتاد که در اینجا حرف بزند در امریکا او را ببینند؟ وقتی بخواهند به بچه راه رفتن یاد بدهند، یک آبنبات می‌گذارند اینجا در یک قدمی او، بلند می‌شود می‌آید، تا نزدیک آمد بعد می‌گذارید آن طرف‌تر. این آبنبات را برمی‌دارد نگاه می‌کند می‌بیند آبنبات بهتری دو قدم آن طرف‌تر است. می‌رود آنجا. به این طریق تمام این مسیر را طی می‌کند و به این طریق خیلی چیزهایی که از اول اگر به او نشان می‌دادند نمی‌فهمید. ولی قدم به قدم آمد جلو تا رسید. بنابراین، این شعری که فرض کنید می‌گوید: «چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد»، در مورد این شعر، می‌گویید عجب بلوفی زده. بله، برای ما این بلوف است، ولی نه، او که گفته خیلی از این قبیل موارد را دیده و گفته، بنابراین آنچه در وجود ما هست، در عالم خارج هم هست که ما احساس کنیم و ببینیم و آنچه هم در وجود خودمان احساس می‌کنیم در عالم خارج هست. در این زمینه بعضی از محققین و دانشمندان وقتی به چنین جایی رسیدند گیر کردند، گیج شدند. آن شعر شاعر می‌گوید: «بر سر سفره‌ی سلطان چو نشیند درویش»، یک آدم ظاهراً فقیر و نادار و مسکین یک مرتبه سر سفره‌ی فورد، راکفلر و... از این قبیل، او نمی‌داند چه کار کند؟ از این یکی می‌رود سراغ این، از هر کدام یک لقمه برمی‌دارد. ولی بیشتر گنجایش ندارد. همه را می‌بیند خوب است چهار پنج تا بهتر است، ولی نمی‌تواند و گنجایش و طاقت ندارد و بسیاری از محققین وقتی به یک مرحله‌ای رسیدند قدرت‌ها و نیروهای عجیب و غریبی دیدند از همین بشر دو پا، نمی‌دانند، گیج شدند به کدام

پپردازند؟ از آن طرف دیدند صداهایی از جاهایی می‌شنوند که اصلاً موجش به اینجا نرسیده، نگاه می‌کند خیلی موارد را می‌بیند و از پشت دیوار می‌گوید که چه خبر است؟ از این قبیل خیلی می‌بیند. گیج شده. این است در اینجا این توفیق را خدا به او نداده که بیشتر جلو برود، در همین جا وسط سفره‌ی سلطان گیر کرده، نمی‌داند چه کار کند. یا به ما گفتند دعا کنید، دعا یعنی از کسی چیزی بخواهیم، بگوییم خدایا نیازی ما داریم، گرفتاری داریم به ما رحم کن. این معنی دعاست. آخر شاعر می‌گوید: «از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی». بعد می‌گوییم آخر دعا از خدا می‌خواهیم، می‌گوید که:

آنان که طلب کار خدایید؛ خود آید

(خود آید یعنی به خودتان بیاید)

بیرون ز شما نیست شما بیاید شما بیاید

می‌گوید بیرون از شما نیست. همان که خدا فرمود: *وَنَفَعْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي*^۱، قدرت مطلق بر جهان از آن خداست. هر گوشه به یکی، یک مقدار قدرتی داده. البته یک کتابی نوشته شده که راجع به آن، این سوالات را کردند، کتابی به اسم *راز*، من نشنیدم، به هر جهت کسی نوشته. در این باغ و گلستانی که خدا آفریده، یکی از گل نرگس خیلی خوشش آمده همه‌ی شرحش راجع به باغچه گل نرگس است. یکی از گل گلاب خوشش آمده، هم‌اش گل گلاب که در این باغ هست و گلاب‌گیری گفته. آن کسی بیشتر استفاده کرده که صاحب باغ دست او

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۲۷.

را گرفته و او را چرخانده و همه‌ی باغ را دیده. او همه‌ی باغ را می‌پسندد. البته هر کسی یک جا را می‌پسندد، یکی گل نرگس، یکی گل گلاب، برای یکی گل زعفران که گل زعفران بوی خوبی دارد. ولی خود خدا گفته است این باغ که من آفریدم در اختیار شماست. آخر داستان‌هایی که از آدم و حوا به ما گفته‌اند خیلی جالب است همه را دقیقاً بخوانید. اینها معنایی در دنیای امروز ما هم دارد. خدا به آدم، جدّ ما، پدر ما فرمود: با همسرت (اول همسر نداشت، خداوند برای او همسر آفرید) با همسرت در این باغ بگردید همه چیز در اختیار تو هست، به همه چیز دست بزن، جز همان چیز که بعد داستان آن را می‌دانید. پس پدر ما که همه‌ی این باغ را گشته و همه‌ی اینها را دیده، ما ظاهرش این است که ندیدیم ولی پدر برای بچه‌هایش ذکر نمی‌کند که من چه‌ها دیده‌ام؟ پس ما در واقع از همه‌ی محتویات باغ خبر داریم، یعنی از همه‌ی مصنوعات و نعمات الهی خبر داریم، منتها پدر به ما گفت صاحب باغ به من گفت، یک جا اشتباه کردم حرف گوش نکردم، خطا کردم خدا مرا انداخت بیرون ولی بعد وقتی فهمیدم خطا کردم دومرتبه مرا برگرداند، یعنی اجازه داد برگردم. دستم را نگرفت بگوید بیا، نه! بلکه گفت اینجا راهی به همان باغ دارد. از این راه اگر بیایی. پس شما فرزندان من، یعنی بنی‌آدم از تمام محتویات باغ یعنی از تمام نیروهای الهی، گل‌های این باغ خبر دارید شما را از آن باغ بیرون کردند، فرزندان او هم هستیم و ما را بیرون کردند ولی گفتند اگر از این راه بیایی به باغ برمی‌گردی. پس ما چه مرگمان است از این راه نرویم؟ از

این راه برویم از همه‌ی محتویات باغ خبر داریم، وقتی به درِ باغ هم رسیدیم درِ باغ باز می‌شود و ما می‌رویم داخل و از همه‌ی آنها استفاده می‌کنیم، بنابراین اینکه گفته‌اند «از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی»، یعنی تو می‌دانی، طبق دستوری که دادند راه برو، آنوقت می‌رسی.

اما در مورد دعا، البته اینکه دعا پشت حرم حضرت رضا علیه السلام یا پشت حرم عسکریین، یعنی امام حسن عسکری دعا می‌کنیم یا می‌رویم آن چاهی که منسوب است به امام زمان علیه السلام دعا می‌کنیم، از که بخواهیم؟ از آن چوب که اینجا بوده، در ایران درست کردند و بردند آنجا، بعضی‌ها همین اشتباه را می‌کنند وقتی چوب را اینجا ساختند می‌آیند زیارت. زیارت وقتی است که در آن چوب جایی که هست دستتان را به ضریح گرفتید، از این عالم بروید یعنی ارتباط شما با این چوب نباشد، یعنی ارتباط با امام زمان پیدا کنید، ارتباط با امام رضا پیدا کنید که آمدید زیارت او. این چه ارتباطی است که پشت در می‌ایستید دعا می‌خوانید از روی کتاب؟ از روی کتاب می‌خوانید که وقتی از شما می‌پرسند چه داری می‌گویی؟ فرض کنید خود امام رضا علیه السلام حرکت کردند آمدند و گفتند آمدی زیارت، تو چه می‌گویی؟ اینها چیست می‌خوانی؟ معنی آن را می‌فهمی؟ حالا یا می‌فهمید، می‌گویید بله من عربی بلدم، خوانده‌ام ترجمه‌اش را دیده‌ام. خود حضرت می‌فرمایند تو در اینجا می‌گویی که از خدا اجازه می‌گیری اَدْخُلُ يَا اللهُ، اَدْخُلُ يَا رَسُولَ اللهِ از رسول الله اجازه می‌گیری؟ از فاطمه زهرا، از علی مرتضی

از همه اجازه می‌گیری، از همه، امروز از من اجازه می‌گیری؟ چه کسی به تو اجازه داد بیایی؟ تو می‌گویی آیا داخل شوم یا رسول الله؟ حالا أَدْخُلُ يَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى؟ چه کسی به تو اجازه داد؟ از این همه پرسیدی، از خدا، از پیغمبر، از ائمه، از که و از که، گفتی آیا اجازه دارم بیایم؟ کدامشان به تو اجازه داد؟ پس اینکه حافظ می‌گوید:

شستشویی کن و آنگه به خرابات در آی

تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

یعنی با دل بگویند و با دلتان جواب بخواهید. می‌گویند که یکی از بزرگان، زیارت می‌رفت و از پشت در سلام می‌کرد و برمی‌گشت. گفتند چرا؟ گفت من هر چه گفتم أَدْخُلُ هیچکس اجازه نداد، یک بار رفت و زیارت کرد و دیگر رفت که رفت. گفت این دفعه اجازه دادند. دعا هم همینطور است، یعنی وقتی از کسی چیزی می‌خواهیم که در یک خزانه مهر کرده و پلمب شده هست، چیزی می‌خواهیم باید از که اجازه بگیریم؟ از خزانه‌دار، صاحب خزانه، حالا یک‌وقت ما خودمان چیزی می‌خواهیم اگر خیلی مورد محبت باشیم و آشنا باشیم و یعنی ما را بشناسند که آدم امینی هستیم ممکن است خزانه‌دار اجازه دهد، ممکن است، ولی اگر خود خزانه‌دار گفت: تو تشنه‌ای؟ می‌گوییم: بله. می‌گوید: این داخل آب هست، بیا. این دیگر محتاج اجازه نیست. قبلاً قبل از طلب اجازه داده، عیناً مثل آنباتی یا چیزی نشان بچه دادید، می‌خواهید به بچه بدهید، به بچه می‌گویند بیا بیا. این دو سه قدم می‌آید، یک خرده عقب‌تر می‌روید، دو سه قدم عقب می‌روید، بالاخره

می‌ایستید، می‌آید می‌گیرد. شما قصد این را دارید که این آبنبات را به او بدهید. از اول آبنبات را گرفتید برای همین. ولی بچه بعداً که آبنبات را دید طالبش می‌شود و دنبالش می‌آید. از این بچه پرسند، می‌گویند آبنبات را به من نشان دادند، نشان دادن آبنبات به بچه‌ها مثل آن حالت طلب واقعی است، طلبی که دل طلب می‌کند.

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

این است که بله هر دعایی از دل باشد مستجاب است. اصلاً قبل از اینکه دعا کنید مستجاب است. منتها دعا، نه اینکه بچه بیاید بگوید مامان جان شنیدم آبنبات خوبی به فلان کس دادی، شنیدم. یک جعبه گز به فلانی دادی، به من هم بده. این را می‌گویند برو فضولی نکن. این دعا نیست. دعا آن است که با حال باشد. یعنی دل‌تان در ارتباط با صاحب‌تان باشد. این دعاست. اگر این دعا را داشتید قبل از دعا مستجاب است. بنابراین، این را بدانید که هر چه در عالم خارج هست، در وجود شما هست. علی فرمود که *فِيكَ اَنْطَوَى الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ*، در تو یک عالم کبیر بطور خلاصه هست. دیدید بعضی از دستگاه‌های فتوکپی، یک برگ بزرگی را یک صفحه‌ی کوچکی می‌کند ولی همه‌ی مطالب هست و با ذره‌بین می‌خوانید. ما هم همینطور از این عالم کبیر نسخه‌ی ریزتری در وجودمان داریم که همه در آن هست.

رفتن به عالمی که تمام مخلوقات خداوند و خواص آنها را ببینید / دعا یعنی چیزی خواستن از کس دیگری، ولی اگر به عالمی رفته باشیم که خود را ببینیم، خودی وجود ندارد که دعا کند و چیزی بخواند / عالمی بزرگ درمانفته است / اگر کسی به این عالم رسید که «از خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی» دعا موضوعیت پیدا نمی‌کند چون

اصلاً خواسته‌ای ندارد / مقتضای این عالم خواهش است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

جلسات باید قاعدتاً همان هفت و نیم باشد. البته در این تغییرات ساعت برای ما که عباداتی داریم، کارهایی داریم که برحسب ساعت طلوع و ساعت غروب خورشید است، مشکلاتی ایجاد می‌شود ولی برای این مسأله، همین ساعت غروب کوک به اصطلاح از قدیم رسم بود، چون قدیمی‌ها کاری نداشتند جز عبادت و جز اینکه به خورشید و روز نگاه کنند. هوا گرم بود، می‌رفتند در خانه‌شان، هوا سرد بود لباس

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۷/۱ ه. ش.

می پوشیدند، به ساعات متداول تعیین شده عادت نداشتند. کما اینکه ما مثلاً ناچاریم و می خواهیم اعلامیه بدهیم ساعت نماز مغرب و... را اعلام کنیم، نمی دانیم چگونه اعلام کنیم؟ چه ساعتی؟ چون نماز مغرب به اصطلاح به ساعت متداولی که الان داریم نیست که بگوییم ساعت مثلاً پنج و بیست و پنج دقیقه. نه! تغییر می کند. این است که قدیم شاید هم به همین دلیل بوده که ساعت غروب کوک متداول شده است. البته چون امروز کارهای بیرون، غیر از عبادات، سایر کارها منطبق با ساعت های فعلی است، این است که به این ساعت توجه می کنیم. به هر جهت ما ان شاء الله فعلاً از همان ساعت هفت و نیم که قبلاً رسم داشتیم در خدمت خواهیم بود.

چند تا شعر منسوب به حضرت علی علیه السلام است، این جمله اش، به اصطلاح جزء کلمات قصار ضرب المثل شده و حال آنکه:

وَتَحَسَّبُ أَتَكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ

وَفِيكَ انْظُورِي الْعَالَمَ الْأَكْبَرَ

تو خودت خیال می کنی که خودت یک وجود مادی داری، خیلی کوچک در این دنیای بزرگ، صد کیلو اگر خیلی بالا باشد، صد کیلو در این دنیایی که به این عظمت است، خودت را یک جزء صغیری می دانی و حال آنکه دنیایی بزرگ در تو نهفته است. این دنیای بزرگ چگونه در تو نهفته است؟ یک چیزهایی حالا دارند غیر از سی دی، میکروفیلم

می‌گویند یک چنین چیزی، که یک کتابخانه‌ی چند میلیون کتابی را در آن فیلمبرداری می‌کنند. اولاً ما به صورت ظاهر بگیریم بشر یا استغفرالله خدا از اینها یاد گرفته. واقعیتش این است که اختراع و کشف این مسأله‌ی میکروفیلم - اختراع نمی‌شود گفت، کشف است - به این معنی که یک واقعیتی است و ما اگر درجات علمی مان مجموعاً به آن اندازه بود و اگر این گرفتاری‌های دنیایی سیاسی و جنگ و جدال‌ها به ما مجال تفکر می‌داد ما باید این را کشف کنیم برای اینکه علی علیه السلام قبلاً به ما گفته «وَفِيكَ انْطَوِيَ الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ» این عالم بزرگ در تو نهفته است. از عالم بزرگ که خبر نداریم، به کارهای خودمان نگاه کنیم می‌بینیم در ما نهفته است. یعنی یک سفر طولانی‌ای به همه‌ی جهان شما می‌کنید، هزار خطر را می‌بینید و می‌روید بعد که برگشتید اینجا نشستید مثل سابق، هیچ فرقی ظاهراً ندارید ولی «وَفِيكَ انْطَوِيَ الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ» مجموعه‌ی این خاطرات و کارها که در این سفر دیده‌اید به صورت یک میکروفیلم در ذهن شما هست هر وقت فکر کردید که مثلاً در فلان جنگل چه شد، تمام آن مناظر را به یادتان می‌آورید و همینطور خیلی چیزهای دیگر را.

هم این را ما باید کشف می‌کردیم هم اینکه اصلاً خود این کشف، دلیل این است که ما معنی این فرمایش علی علیه السلام را بفهمیم. حالا اگر اینطور فرض کنید این عالم اکبر که «وَفِيكَ انْطَوِيَ الْعَالَمُ

الاکبری» که یک عالم هست ولی میلیاردها جمعیت روی زمین از این عالم میکروفیلم دارند، هر کدامشان از یک قسمتی از عالم میکروفیلم دارند. خود همین نشان دهنده‌ی این است که این عالم اکبر در فکر ما هست البته چه کسی متوجه این مسأله می‌شود؟ کدام انسان‌ها؟ می‌گوید:

چنان بسته است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی بدانم

اگر با خداوند روحتان اینطوری بود دیگر در آن صورت اصلاً دلی ندارید و خودتان هم نیستید که اینطوری باشید یا نباشید. ولی اینطوری بودید در این مسیر که رفتید در آن صورت شما همه‌ی چیزهایی را که در نزد خدا هست می‌بینید، همه‌ی مخلوقات را می‌بینید.

باز یادمان بیاید آن گفتار داراشکوه از قول مرشد خودش (به قول او حضرت میانجیو) که می‌گوید یک روز صبح خیلی ناراحت بودند و چشمانشان خواب‌آلود بود و دردناک و... گفتند دیشب تب کردم و هر کار کردم خوب نشد و گل‌مژه‌ای مرا اذیت می‌کرد، همه‌ی ما ناراحت شدیم، یکی از فقرای حاضر در جلسه حال بیخودی‌ای به او دست داد و افتاد. یک قدری که طول کشید بعد خودش بلند شد و خطاب به ایشان گفت که فلان کار را بکنید خوب می‌شود. ایشان همان وقت گفتند که این کارها را انجام دهند، یک چیزی فراهم کنند و خوب شد. بعد از

ایشان پرسیدند که چطور شما که مرشد او هستید، استاد او هستید، ندانستید چه کار باید کرد و ناراحت شدید، ولی این مریدتان فهمید و به شما گفت؟ گفتند که من اهمیتی نمی‌دهم می‌گویم جسم است، عوارض بر آن هست، صحت سلامتی و همه اینهایی که خواست خداست. توجّه نداشتیم به این و گفتم هر وقت خدا بخواهد خودش رفع می‌شود اما ایشان از این کسالت من، ناراحتی من، خیلی ناراحت شد، او را به یک عالمی بردند که تمام مخلوقات خداوند را دید و خواص آنها را هم دید آنوقت فهمید و این خواصی را که گفت، این را فهمید و از این سفر سوغات آورد. آن عالمی است که «وَفِيكَ انطوي العالمُ الأكبرُ». نمونه‌ها، داستان‌های زیادی از این قبیل شنیدید و دیدید. حالا که این مسأله را درک کردیم. وقتی در چنین عالمی بود و رفتیم، همیشه که در آن عالم نیستیم، برای اینکه همیشه اسیر این تن هستیم، بعد که به هوش آمدیم، به این عالم آمدیم، فکر می‌کنیم پس دعا یعنی چه؟ دعا یعنی یک چیزی خواستن از یکی دیگر. این خواستن از یکی دیگر، لازم‌هاش این است که من هم باشم، یک دیگری هم باشد من از او چیزی بخواهم. ولی اگر رفته باشیم به آن عالمی که خود را نمی‌بینیم «وَفِيكَ انطوي العالمُ الأكبرُ» احساس می‌کنیم، دیگر کسی نیست یعنی خودی وجود ندارد که دعا کند، بخواهد. آن شعر مولوی می‌گوید:

ای قوم به حج رفته کجااید کجااید

معشوق همین جاست بیایید بیایید

کجا می‌روید؟ «بیرون ز شما نیست شماید، شماید». که بعضی‌ها که نفهمیدند، چنین عوالمی را می‌گویند این علامت همه‌خدایی است که همه خدا هستند. نه! آن آیه‌ی قرآن را که خدا می‌گوید: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، از روح خودم در او دمیدم، پس یکی دیگر است، روح که دو تکّه نمی‌شود، من یک روحی دارم، الان یک روحی بدهم به یکی دیگر، نمی‌شود. روح یکی است. وقتی خداوند از روح خودش در ما دمید، یعنی این را در برگرفت. پس «بیرون ز شما نیست شماید، شماید». یا شعر دیگری هست که می‌گوید: «از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی». اگر به این عالم رسیدید دعا موضوعیت پیدا نمی‌کند. ولی کسی که به این عالم رسیده باشد هیچی نمی‌خواهد، اصلاً خواسته‌ای ندارد ولی چون در این عالم نیستیم باید بخواهیم، باید دعا کنیم. دعا در اینجا در واقع مثل یک چنگکی است که از آن بالا آویزان است، دستان را می‌گیریم و خودمان را می‌کشیم که به آن عالم برسیم. دعا یک چنین چیزی است. ما را بکشاند به آن عالمی که دیگر دعا نکنیم، نه اینکه دعا نکنیم. یعنی هر وقت خداوند حال دعا به ما داد، خدا می‌پذیرد، گاهی از

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

خودبی‌خودی، محو می‌شویم ولی خداوند همیشه ما را در این حالت نگه نمی‌دارد. حضرت آدم را همیشه دیگر در آن باغ نگه‌نداشت، فرستاد. وقتی او را فرستاد به این عالم به مقتضای این عالم باید رفتار کند. ما هم وقتی که در آن حالت نیستیم، مقتضای این عالم خواهش است، ما را برسان به همان جایی که بودیم، می‌گوییم خدایا! ما را برسان. ان شاء الله دعاهای ما را خدا قبول کند و ما را بکشاند به دعایی که: «از خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی».

ساعت ربطی به دین و مذهب ندارد، بستگی به خورشید و ماه و ستاره‌ها دارد / تغییر ساعت و منطبق کردن خودمان با آن / وظایف شرعی ساعت ندارد، بدون ساعت باید ایستاد رہ یاد خدا باشید که یاد خودتان را فراموش کنید / صبح صادق و کاذب / با توجه به ذکرمان عبادت کنیم تا از عادت بودن دور بشود / نفقه به حد معتدل به عمده مرد است / کسی که می‌خواهد مسلمان، عارف یا صوفی شود لازم نیست اموالش را رها کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در گذشته همه کار بر حسب ساعتی بود که طبیعت فراهم کرده بود، طلوع و غروب آفتاب، طلوع و غروب ماه و ستاره. و به اندازه‌ای، این بدوی‌ها، متکی به خودشان بودند که احتیاج و نیازی به ساعت نداشتند. حضرت صالح علیشاه می‌فرمودند (ما آنوقت جوان بودیم) کربلایی اسدالله، که در یادنامه صالح و نابغه علم و عرفان، اسمش را برده‌اند، پدرش، خودش، و بعد پسرش آقای نورایی که مرحوم شد و

نوه‌هایش که این آقایان نورایی باشند، همه در خدمت فقر و درویشی بودند. این کربلایی اسدالله، درخیلی از سفرها، همسفر ما بود. هر وقت می‌خواستیم ببینیم ساعت چند است، می‌گفتند: کربلایی اسدالله! ساعت چنده؟ این یک نگاهی به آسمان می‌کرد و اگر شب بود، از روی ستاره‌ها و از وضع آنها که می‌دید و اگر روز بود، از خورشید می‌گفت که ساعت چند است. کاملاً هم درست بود. این نیازی به ساعت ندارد. حالا کتاب‌هایی هم نوشته شده راجع به ساعت درونی. چندین کتاب هست، من دیدم. البته یک سفری که عده‌ای مکّه رفتند، مشرف شدند بعد که برگشتند، سوغات آورده بودند. برای این کربلایی اسدالله، یک ساعت، سوغات آوردند. این ساعت را همیشه با خودش داشت، دیگر آن اطلاعات از او رفت. دیگر نمی‌توانست از روی آسمان بگوید ساعت چند است، تا می‌گفتیم ساعت چند است؟ ساعتش را در می‌آورد.

بنابراین، این ساعت ربطی به دین و مذهب ندارد. این ساعت بستگی به خورشید و ماه و ستاره‌ها دارد. این است که ما هم ناچاریم وقتی که می‌گویند: ساعت فلان. از ساعت فلان کارها شروع می‌شود، ما خودمان را با آن منطبق کنیم. چرا؟ چون حدّ اقلش این است که، غیر از ما، همه‌ی مردم به این صورت عمل می‌کنند، ما هم ناچاریم. وقتی همه‌ی مردم برای مثال می‌گویند: حالا ساعت هشت و ربع است. ما نمی‌توانیم بگوییم: نخیر! ساعت نه و ربع است. ما طبق آن باید رفتار

کنیم. بنابراین، ما هم باید تغییر ساعت بدهیم. قبل از اینکه، جلسات مجلس، ساعت هشت تعیین شده باشد، ساعت هفت ونیم بود. بنابراین بعد از این هم ساعت هفت ونیم است. من خودم هفت ونیم آمدم. از نظر من ساعت هفت ونیم است. از نظر شما البته، که ساعت هشت آمدید، ساعت هشت است. ولی من که نمی توانم خودم را با همه، هم با جلسه ی آقایان، هم با جلسه ی خانمها، منطبق کنم. پس شما ناچارید وقتتان را منطبق کنید. چون من اول ساعت هفت ونیم آقایان را می بینم و به شما که می رسد، ساعت هشت می شود. شما بگویید: جلسه ساعت هشت است. ولی در واقع، برای من ساعت هفت ونیم است. ساعت هم فرق نمی کند. حالا اینطور دقیق شدیم و در تقویمها، در روزنامهها، ساعت شرعی را می نویسند، یعنی ساعت وظایف شرعی. و آلا وظایف شرعی، ساعت ندارد. باید به یاد خدا بود. ساعت لازم ندارد. بدون ساعت، باید به یاد خدا باشید. اینقدر به یاد خدا باشید که یاد خودتان را فراموش کنید. به قول آن شعر، می گوید:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که نقش خویش گم شد از ضمیرم

من خودم چون در روستا متولد شدم، در روستا تربیت شدم. تولدم زمینی بود، روستایی بود. ولی تربیت معنوی من، آسمانی بود. اما من این ساعتها را رعایت می کردم. یک تفاوت های مختصری هم

بین ساعتی که شیعه معین می‌کند با سنی هست. سحر ماه رمضان، ما می‌گوییم: از لحظه صبح صادق. یک صبح کاذب هم منجمین معین کرده‌اند، اگر صبح، نه در هوای تهران، که بجز دود، نمی‌بینیم. ولی در روستاها، در بیابان‌ها، صبح، سحر، حالا از ساعت مثلاً چهار، بیدار شوید، نگاه کنید. اول، یک خط دراز سفیدی از محل طلوع خورشید دیده می‌شود. این خط هست. خط نه اینکه نوشته باشد، یک نواری تا یک فاصله‌ی معینی از آسمان می‌بینید. بعد، که به حدّ اعلاّی ارتفاعش رسید، دو مرتبه شروع می‌کند به کاهش. مرتّب کم می‌شود. اولی که این خط، دیده می‌شود، این خط را صبح کاذب می‌گویند. یعنی ظاهراً صبح است، ولی هنوز روشنی دیگری نیست. بعد که این به پایین‌ترین حد رسید، یک مرتبه هوا روشن می‌شود. تمام افق نورانی و روشن می‌شود. این است که آیه قرآن گفته است: *حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمْ الْحَيْطُ الْأَيْضُ مِنَ الْحَيْطِ الْأَسْوَدِ*^۱، از وقتی که، خط سفید، نخ سفید را از نخ سیاه، بتوانید جدا کنید. سنی‌ها می‌گویند: همین که این خط سفید را ما تا بالا دیدیم، از خط سیاه جدا می‌شود، از همان وقت صبح کاذب، صبح شروع می‌شود. ولی ما می‌گوییم: منظور این است که، شما بتوانید نخ سفیدی را از نخ سیاهی (مثلاً نخ قرقره) جدا کنید، تشخیص بدهید. این است که این دیگر ساعت نمی‌خواهد. با این منطبق کنید، حالا مثلاً

چهار و خرده‌ای، چهار و مثلاً سی و چند دقیقه، همینطور تفاوت می‌کند. طلوع آفتاب هم که معلوم است، دیده می‌شود. بعد، وقتی خورشید، غروب می‌کند، بعد از غروب خورشید، یک نخ قرمزی، در مغرب دیده می‌شود. این کم کم بالا می‌آید، آن محو می‌شود. وقتی محو شد، مغرب است که ما نماز می‌خوانیم. حالا که بشر هوای تهران و امثال تهران را دودآلود کرده است، ما آن را نمی‌بینیم، ساعت داریم. برای آنکه ساعت گفته‌اند: فلان. این است که از این حیث نگران نباشید که چه کار کنیم؟ حالا روی عادت شده است و البته وقتی تغییر عادت می‌دهیم، یک خرده ناراحت می‌شویم. برای ما غیرعادی است. ما عادت کردیم مثلاً، ساعت، حالا ساعت چهار و نیم اذان است، بلند شویم. یک وقت می‌شود ساعت پنج. این تغییر عادت، برای ما مشکل است و این اهمّیتِ عادت در روانشناسی را هم چندین بار صحبت کردیم. باز هم صحبت خواهیم کرد. و اینکه در عبادات، گفته‌اند. البته معمولاً عبادات ما، عبادتی است بدون دل، یعنی عادت است. ما عادت می‌کنیم. این طبیعی است. منتها تا می‌شود، باید از عادت کم کرد. و اینکه گفته‌اند: همه‌ی عبادات را، با یاد خدا و توجّه به خدا بکنید و ما می‌گوییم باید با توجّه به ذکرمان عبادت کنیم برای اینکه، عبادت از عادت بودن، دور بشود. عبادتمان واقعاً عبادت باشد. ان شاء الله خداوند، مجموعاً به ما توفیق بدهد، که هرطوری می‌شود، توفیق خدمت را داشته باشیم.

در مورد وظایفی که زن و شوهر دارند سؤال شده چه وظایف معنوی و چه وظایف مادی، فرقی نمی‌کند. وظایف: مثلاً نفقه، همیشه به عهده‌ی مرد است، چه زن، داشته باشد و چه نداشته باشد. زن می‌تواند اموالش جدا باشد. مرد باید خرج خانه را بدهد. البته، وقتی که زن دارد و مرد ندارد، زن نمی‌تواند بگوید که: من یک سفر اروپا می‌خواهم (سفرگردشی) باید فراهم کنی. نه! نفقه، به حدّ معتدل به عهده مرد است. حالا چه زن مالی داشته باشد، یا ارث به او برسد و یا نداشته باشد.

یکی دیگر، مثل اینکه، ما در مال، ثروتمندانی داشتیم، مسلمان بودند. در صدر اسلام، خیلی بودند. بعد البته با کنار رفتن علی علیه السلام کمتر شد. ولی مثلاً، این مسلمان‌هایی که بودند: ابوبکر، اولین کسی بود که در واقع از رجال آنجا، خیلی ثروتمند بود، و خیلی هم متنفع و آقا بود. همه‌اش را خرج اسلام کرد. سلمان را خرید، ابوذر را خرید. خیلی‌ها را خرید و آزاد کرد. عثمان، همینطور. ولی زنه‌ار گول شیطان را نخورید. به این معنی که اینها، با همین مقاماتی که اول داشتند، گول شیطان را خوردند. دستِ هم را گرفتند با شیطان و رفتند به اسفل‌السافلین. بلعم‌باعورا، نزدیک به پیغمبری بود. خطایی کرد، ملعون شد. ولی منظور، ثروتمندانی، در عین مسلمانی بودند بنابراین، ربطی ندارد. مسلمانی، اسلام است. یعنی تسلیم به امر خدا و آنچه فرموده است. این

ممکن است با ثروت و مال جمع بشود، ممکن هم هست نشود. خود علی علیه السلام اگر ثروتش را نگه می‌داشت، خیلی ثروتمند بود. مرتب کار می‌کرد و نخلستان ایجاد می‌کرد، وقف می‌کرد، منتها، خیلی مشکل است، با داشتن ثروت، جلوی شیطان را بگیرند. این است و آلا بیخود گفتند که نمی‌شود اینطور باشند. یک کسی که می‌خواهد مسلمان بشود، عارف بشود، صوفی بشود، لازم نیست اموالش را رها کند. حتی در قرآن هم، یک جا به‌عنوان مال نگفته است. ولی می‌گوید: یک عده‌ای هستند از خدا می‌خواهند، می‌گویند: خدایا! وضع مادی ما را، وضع زندگی ما را خوب کن. خدا اگر هم به حرفشان گوش بدهد، دیگر آخرتی ندارند. ولی یک عده‌ای هستند که می‌گویند: خدایا! هم دنیا را می‌خواهیم و هم آخرت را. هم خدا را و هم خرما را. البته هرکسی نمی‌تواند هم خدا و هم خرما را داشته باشد، ولی اگر بتواند داشته باشد، هیچ مانعی ندارد.

کار خوب را باید یاد گرفت و لو از آدم بد / نگاه مطلب و حرف کن که چه معنی می‌دهد
 و نه به گوینده‌اش که کیست / شریعت اسلام حکم به ظاهر می‌کند / برقراری حکومت
 اهل بیت جز در روز قیام قائم آل محمد ممکن نمی‌شود / ترس از سحر و جادو / خواندن
 دو سوره‌ی ناس و فلق هر روز صبح؛ بیچ‌نگرانی نداشته باشید جادو در شما اثر نمی‌کند^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک وقتی، مقدمات را کار نداریم به کسی گفتیم آدم، کار خوب را
 باید یاد بگیرد ولو از آدم بد. یعنی در مواقعی، یک جلوه‌ای از فرمایش
 علی علیه السلام است که گفت نگاه مطلب و حرف کن که چه معنی می‌دهد،
 نه گوینده‌اش که کیست؟ البته دنیای امروز و این سیاست که مثل
 میکروبی وارد بدن همه شده، این بدن نه، بدن فکری، یک خرده
 اوضاع را منقلب کرده به این معنی که ما اول برای اینکه بفهمیم آیا
 یک حرفی قابل این هست که بشنویم یا نه؟ اول نگاه می‌کنیم که چه
 کسی گفته؟ بعد می‌پردازیم به مطلب. نمونه‌اش همان داستان شیطان و

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۹/۷/۴ ه. ش.

معاویه که در مثنوی هست و مثل اینکه جمالزاده هم در کتاب *صحرائی محشر* نوشته. چند تا داستان در مثنوی هست که راجع به آنها صحبت کردم. یکی پیر مطرب، یکی همین مسأله‌ی شیطان و معاویه که در این داستان شیطان و معاویه می‌گوید، البته ما توقع اینکه مولوی صریحاً معاویه را لعن کند نباید داشته باشیم. برای اینکه اینها می‌گویند به هر جهت خلیفه‌ی مؤمنین است. چون خلیفه‌ی مؤمنین است محترم است و از طرفی شنیده‌اند که خلیفه‌ی مؤمنین موهبتی است الهی. خیال می‌کنند خلیفه همان است. نه! بعضی از این خلیفه‌ها مثل خلیفه‌ی نانوائی‌ها، هیچ ارزشی ندارند. به اندازه‌ی همان نانی که می‌پزند ارزش ندارند. در آنجا می‌گوید شیطان سحر می‌آید، معاویه را از خواب بیدار می‌کند. معاویه می‌گوید چه می‌گویی؟ چرا مرا از خواب بیدار کردی؟ می‌گوید بلند شو که نماز دیر می‌شود، نماز صبح دیر می‌شود. او بلند می‌شود اینجا زرنگی اوست که معاویه نشان می‌دهد به حرف علی گوش نمی‌دهد که صحیح است یا نه؟ به شیطان می‌گوید تو چه کسی هستی؟ البته از لحاظ امنیت که او کیست جرأت کرده بالای رختخواب معاویه برسد؟ پرسید کیست؟ می‌گوید من شیطانم. گفت شیطان که باید نگذارد ما از خواب برای نماز بلند شویم و تو حالا آمدی و مرا بیدار می‌کنی؟ دنباله را کار نداریم. منظور این قسمت است که به جای اینکه به مطلب فکر کند معاویه اول پرسید کیست؟ این همان زیرکی است

که در دنیا هست. زیرکی دنیایی، ولی چون شریعت اسلام هم حکم به ظاهر می‌کند گفته است که به ظواهر کافی است. در آیه‌ای خطاب به پیغمبر می‌کند و می‌گوید با اینها جنگ کن و چنین و چنان قاتلوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً^۱، اگر تسلیم شدند اعلام تسلیم کردند تو قبول کن و نترس که اینها بعد نیت فاسدی دارند و می‌خواهند بعداً تو را بیچاره کنند. آن موقع هم خدا هست همانطوری که حالا گفتم آن موقع هم می‌گوییم چه کار کن؟ اگر ببایند. از این دستورات اسلامی که می‌بینیم و چه دستورات صریح اسلامی و چه دستوراتی که بزرگان اسلام داده‌اند مثل همان فرمایش علی علیه السلام، می‌بینیم خیلی‌ها اجرا نمی‌شود و یا قابل اجرا نیست این است که قبلاً پیش‌بینی کرده‌اند و به ما گفته‌اند برقراری حکومت ما اهل‌بیت، ممکن نمی‌شود جز در روز قیام قائم آل‌محمد. این است که در تاریخ هم هست که مدّت کوتاهی شاید و در یک مکان کوتاهی توانسته باشد اجرا کند، ولی در اصل نتوانسته، فرض کنید در خود تاریخ خلفا، عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی بود ولی بسیار عادل و دانشمند بود. عمر بن عبدالعزیز از فرمایشات حضرت سجاد عبرت می‌گرفت. پدرش عبدالعزیز حاکم مدینه بود و حضرت سجاد بعد از وقایع رقّت‌بار و اسفانگیز کربلا در آنجا بود و به اصطلاح به تربیت فرهنگی و تربیت دینی مردم مشغول بود، عمر بن عبدالعزیز که در معنا

ارادت داشت، فرزندان خود را فرستاد به خدمت ایشان که تعلیم ببینند و تربیت شوند و از همان زمان توجّه داشت ولی دوران کوتاهی بود. دو سال یا دو سال و خرده‌ای، برای اینکه تاب مقاومت عدل او را نداشتند. حالا ما در این دوران از طرفی فرمایش علی را باید نگاه کنیم، فرمود که انظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْهُ إِلَى مَنْ قَالَ، نگاه کن به گفته که چه گفته است و نگاه نکن که چه کسی گفته است. شیطان به هر لباسی در می‌آید و حتی وقتی در دعاها ما می‌گوییم خدایا شیطان ما را از نماز ما، روزه‌ی ما، دور کن همین که در عبادتی شیطان را لعن می‌کنیم و به خدا پناه می‌بریم برای اینکه به هر صورتی درمی‌آید به صورت مرد ناصحی که وعظ می‌کند، از اوّل هم همینطور بود به آدم و حواّ گفت من شما را نصیحت می‌کنم و حالا در این دوره‌ها ناچاریم هر دو رعایت کنیم، از طرفی این را رعایت کنیم برای اینکه بگوییم لا اقل در دلمان خوشحال باشیم که داریم فرمایش علی را اجرا می‌کنیم. از این نظر بعد ببینیم که این را گفته مثل اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، که پناه به خدا می‌بریم از شرّ شیطان، پس پناه به خدا می‌بریم از شرّ شیطان و این را بعد بررسی می‌کنیم که چه کسی گفته؟ حالا آنهایی هم که روزنامه می‌خوانند و خودشان سیاست بلدند خودشان دقت کنند ببینند، در سیاست دنیا باید نگاه کنند که چه کسی گفته؟ ما هم همینطور اوّل باید ببینیم حرف چیست؟ اگر حرف خوب بود بعد ببینیم گوینده‌اش

کیست. حالا ان شاءالله ما بتوانیم به این طریق باشیم.

در مورد ترس از سحر و جادو، جادو دیگر سفید و سیاه ندارد. اینها زمان قدیم بیشتر رایج بود ولی یک مقداری از ترس‌هایی که قدیم به سحر و جادو خبر می‌دادند، منتسب می‌کردند، حالا به چیزهای دیگر نسبت می‌دهند. میزان ترس بیجا و ناراحت‌کننده همانقدر است اگر زیاد نشده باشد، کم نشده است. یک مقداری از ترس‌ها به صورت بیماری‌های روانی درآمده. در قدیم بیشتر بود به پیغمبر می‌گفتند آقا تو را سحر و جادو می‌کنند. پیغمبر شاید به خاطر آنها بود که به درگاه خدا عرضه کرد و خداوند هم دو تا سوره را فرستاد قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ^۱ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ^۲ به معنایش توجه کنید، دقت کنید و معنایش را دقیقاً بخوانید اگر کسی با دقت اینها را بخواند و در معنایش دقت کند ترس دیگر برایش معنا ندارد. به پیغمبر هم دستور دادند هر وقت دشمنان بودند یا سحر و جادو بود اینها را بخوان و به سمت آنها فوت کن. بنابراین اگر این دو تا سوره را خواندید و باز هم ترس باقی بود، عیب از خودتان است یعنی معنای سوره‌ها را نفهمیدید. معنای سوره‌ها را اگر بفهمید دیگر نمی‌ترسید، دوبرتبه بخوانید و نگرانی از سحر و جادو نداشته باشید. در واقع آن کسی که می‌ترسد از خودش و اعمال خودش می‌ترسد می‌گوید من که می‌دانم چه کردم و من که می‌دانم خدا یک

۱. سوره فلق، آیه ۱.

۲. سوره ناس، آیه ۱.

بلایی سر من درمی آورد. از آن بلا می ترسد. نه، اگر هم اینطوری است بگوئید من کردم تو هم می دانی. به هم در. چرا مرا می ترسانی؟ به علاوه خداوند هر لحظه ممکن است در قانونش بتواند تخفیفی بدهد و ببخشد یا مجازات را تخفیف بدهد. بنابراین نگرانی نباید داشته باشید. در دعای کمیل که با توجه به معنا بخوانید (نه همین دعای کمیلی که حالا می خوانند، اکثراً عبارت فقط می گویند) در واقع معنی این شعر است که می گوید:

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود

من در عجبم که آن کجا خواهد بود؟

آنجا که تویی عذاب نبود آنجا

آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود؟

بعد می فرماید اگر مرا که پیشانیم به سجده تو به خاک افتاده، مجازات کنی با آن کسانی که گردنشان شق، جلوی تو ایستادند فریاد خواهم زد خدایا این چه عدالتی است؟ مرا خلاص کن. همینطور چند دعای دیگر دارد. منظور هیچ نگرانی نداشته باشید جادو، نه جادوی سیاه، نه جادوی سرخ، نه سفید همه ی اینهایی که می گوئید هیچکدام در شما اثر ندارد. این دو سوره ی ناس و فلق را هر روز صبح بخوانید به منزله زرهی است که می پوشید زرهی می شود که شما را از هرگونه حمله حفظ می کند.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهل و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهل و هشتم

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم)	چهل و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	پنجاهم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.